

# تاریخچه‌ی

# شیر و خورشید

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام کتاب : تاریخچه‌ی شیر و خورشید

چاپها : یکم : مؤسسه‌ی خاور ، آذر ۱۳۰۹ ؛ دوم : مطبوعاتی شرق ۱۳۳۵ ؛ سوم : رشدیه ۱۳۵۶ ؛ چهارم : فردوس ۱۳۷۸

پراکنش اینترنتی : یکم : شهریور ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : داستان پدید آمدن شیر و خورشید بروی درفش ایران

شمار ساتها : ۲۹ (اصلی) + ۳۸ (پیوستها)

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

**یادداشت ویراینده :**

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و در پانوشتها با «ـ و» نموده شده است.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها و اِعراب‌گزاریها از ماست.

۳ـ پیکره‌های ساتهای ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۷ و ۳۱ از اصل کتابست و دیگرها را ما افزوده‌ایم.

۴ـ بخش پیوستها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.



# این کتاب را به پیشاهنگان ایران هدیه می‌نمایم. کسروی

اگر بخانه شید آمده‌ست شید رواست
بدان که خانه‌ی شیداست شیر بر گردون
قطران تبریزی

# فهرست



## پیوستها



## بنام پاکْآفریدگار

## آغاز سخن

تا آنجا که ما می‌دانیم تاکنون کسی از ایرانیان یا از ایرانشناسان اروپا و آمریکـا دربـاره‌ی شـیر و خورشید و چگونگی پیدایش آن و اینکه از کی و چگونه نشان رسمی دولـت ایـران شـده تحقیقـی از روی دلیل و گواه ننموده. من از هشت سال پیش توجه بدین موضـوع داشـته از یکسـوی در کتابهـا بجستجو پرداخته از سوی دیگر بگرد آوردن سکه‌های کهنه که در ایـن بـاره از ابزارهـای کـار اسـت کوشیده‌ام و بیاری خدا به نتیجه‌های سودمندی رسیده‌ام که اینک برای آگاهی همه بر این صـفحه‌ها می‌نگارم.

شیر و خورشید را ما از کودکی دیده و هر روز چند بار تماشا مـی‌کنیم و ازینـرو شـگفتی آن از دیده‌ی ما برخاسته ، لیکن هرگاه بیگانه‌ی هوشمندی ناگهان آن را دیـده و آگـاهی یابـد کـه نشـان رسمی دولت ماست در شگفت اندر فرومی‌ماند :

آن کدام شیر است که دم برانگیخته و شمشیر بدست گرفته خورشید را بر پشت می‌کشـد؟! آیـا این شکل همچون شکلهای متولوجی[1] یونان در نتیجه‌ی افسانه‌ی کهنه‌ای پیدا شده؟ یا فرزانه‌ای[2] آن را بنام رمز و برای اشاره به پاره‌ای اندرزهای اجتماعی پدید آورده؟ یا چه مایه و بنیـاد دیگـری بـرای

---

۱ـ Mythology ـ و

۲ـ فرزانه = فیلسوف. ـ و

پیدایش خود دارد؟.. پرسشهایی است که هر بیگانه‌ی هوشمند از دیدن شیر و خورشید ما از اندیشه‌ی خود گذرانیده ، و هرگاه بر یک تن ایرانی برخورد ازو نیز می‌پرسد ـ او چه داند که حقیقت کار بر خود ایرانیان هم پوشیده است.

**این عادت همه جا در مردم هست که چون مردم پی بحقیقت چیزی نبردند دست بدامن افسانه[1] و پندار[2] می‌زنند.** در پیش ایرانیان از اینگونه موضوعها فراوان است که چون راه بحقیقت آنها نیافته‌اند برای هر کدام افسانه‌ای ساخته‌اند. درباره‌ی شیر و خورشید هم این سخن بر سر زبانهاست که شیر نشان ارمنیان و خورشید نشان ایرانیان بوده ، شاه‌عباس بزرگ صفوی استقلال ارمنستان را برانداخته و بیادگارِ این فیروزی [=موفقیت] خورشید را بر پشت شیر نشانده و این نقش را پدید آورده است.

نزد هر کسی که سخن از شیر و خورشید گوییم چه دانا و چه کانا ، چه مسلمان و چه ارمنی ؛ بیدرنگ این افسانه را می‌سراید. بلکه برخی ارمنیان بدروغ نسبت این سخن را بکتابهای تاریخ ارمنستان می‌دهند. با آنکه این سخن از هیچ روی با تاریخ سازش ندارد و چندین خرده بر آن می‌توان گرفت. زیرا :

نخست آنکه نشان ایران بودن خورشید پاک بی‌دلیل است و شیر هم اگرچه در ارمنستان معروف بوده و برخی پادشاهان بویژه چند تن از حکمرانان روبِنیانان فراوان او را بکار می‌برده‌اند با اینهمه چنانکه خواهیم دید نشان خاص ارمنستان نبوده است.

دوم آنکه پیدایش شیر و خورشید بی‌شک قرنها پیش از صفویان بوده و ما چنانکه خواهیم دید سکه‌هایی در دست داریم که چندین صد سال پیش از شاه‌عباس زده شده.

سوم برافتادن استقلال ارمنستان بدست ایرانیان از داستانهای دوره‌ی پیش از اسلام ایران و از

---

۱ـ افسانه = داستان دروغ و خیالی (برخی داستان را در این معنی بکار می‌برند. در حالی که داستان راست است و افسانه دروغ و ساختگی.) ـ و

۲ـ پندار = چیزی بی‌دلیل که به اندیشه گیرند. ، خیال ؛ پنداشتن (پنداریدن) = خیال کردن. ـ و

کارهای پادشاهان ساسانی است ، و استقلالی هم که ارمنیان پس از پیدایش اسلام در بخشی از ارمنستان پیدا کرده و پادشاهان باگراتونی دویست سال کمابیش فرمانروا بودند در قرن پنجم هجری با دست رومیان برافتاده ، و پادشاهی‌ای که سپس روبِنیانان در بیرون ارمنستان در کیلیکیا بنیاد نهاده بودند و سیصد سال برپا بود این پادشاهی نیز در قرن هشتم بکوشش مصریان از میان رفته بود ـ پس کدام استقلال ارمنیان را شاه‌عباس برانداخته؟!

در زمان شاه‌عباس ارمنیان نه تنها دارای هیچ گونه استقلال نبودند روزگار سخت برآشفته‌ای داشتند که چنین روزگاری کس مبیناد! چه ، مدتها عثمانیان بر آذربایگان و ارمنستان دست یافته بودند و چون شاه‌عباس بجنگ ایشان برخاست ارمنستان میدان کشاکش گردید که هر زمان از دست یکی بدست آن دیگری می‌افتاد و از گفتن بی‌نیاز است که در چنین هنگام چه آسیب و آزاری بهره‌ی مردم بی‌پاسبان می‌گردد. شاه‌عباس کاری کرد که ارمنیان را از ارمنستان بیرون آورده در سپاهان و مازندران نشیمن داد که آن سرزمین ویرانه و تهی مانده عثمانیان در آنجا زیستن نتوانند. جُلفای سپاهان که کانون ارمنیان ایران است از آن هنگام پدید آمده بیاد جُلفای آذربایگان بدین نام نامیده گردید.

پس شیر و خورشید چگونه پدید آمده و داستان آن چیست؟!..

ما این موضوع را به سه بخش نموده در سه گفتار روشن خواهیم ساخت :

گفتار نخستین درباره‌ی شیر تنها و خورشید تنها که هر کدام از قرنهای باستان در ایران معروف بوده و شیر و خورشید از بهم پیوستن این دو پدید آمده.

گفتار دومین درباره‌ی اینکه شیر و خورشید چگونه پدید آمده.

گفتار سومین درباره‌ی اینکه شیر و خورشید چگونه شهرت و رواج یافته و از کی نشان دولت ایران شده.

## گفتار نخستین

## شیر تنها و خورشید تنها

یکی از عادتهای دیرینه‌ی آدمیان است که در کارهای خود از شکلهای جانوران و دیگر آفریده‌ها استفاده می‌جویند. چنانکه اینهمه الفباهای گوناگون ریشه‌ی هر کدام از آنها شکلهای جانوران و دیگر چیزها بوده که آدمیان دیرین برای فهمانیدن اندیشه‌های خود بکار می‌برده‌اند.

از جمله از روی دلیلهایی که خواهیم شمرد در ایران و دیگر سرزمینها از قرنهای بسیار باستان پادشاهان و فرمانروایان شکلهای جانوران و ستاره‌های آسمانی ـ بویژه دو شکل شیر و آفتاب[1] را بر درفشها[2] و سکه‌ها و دیگر ابزارهای شاهی می‌نگاشته‌اند.[3]

خورشید درخشان‌ترین جرم آسمانی و پادشاه ستارگان است و می‌دانیم که نزد مردمان باستان جایگاه بس بلندی داشته که گاهی به پرستشش نیز برمی‌خاسته‌اند. شیر هم دلیرترین همه‌ی درندگان و پیش مردم به سنگینی و پابرجایی ، بلکه بمردانگی نیز موصوف است که خود بهترین نمونه‌ی پهلوانی و برای نقش بر درفشها و سپرها و دیگر ابزارهای جنگ شایانترین شکل می‌باشد.

در ارجمندی شیر پیش مردمان این بس که نام او را در هر زبان و هر سرزمین بکودکان می‌دهند و ما پادشاهان بسیاری بنام لئو یا اسد یا شیر یا ارسلان[4] در تاریخ داریم و از برخی از ایشان دلیل در دست هست که بشکل شیر علاقه داشته و برواج و شهرت آن می‌کوشیده‌اند.

---

۱ـ آفتاب ، بمعنی خورشید هم است. ـ و

۲ـ درفش نام پارسی بیرق است و چنانکه خواهیم دید فردوسی و دیگران همیشه این نام را بکار برده‌اند.

۳ـ نگاشتن را در اینجا و در بسیار جاهای دیگر بمعنی اصل آن که نقش کردن باشد بکار برده‌ایم.

۴ـ نامهای لاتینی و تازی و پارسی و ترکی شیر است.

از جمله خاندان روبِنیان که گفتیم در کیلیکیا برای ارمنیان بنیاد پادشاهی نهاده بودند شش تن از ایشان نام لِوُن (که شکل ارمنی لئو است) داشته‌اند و از برخی از ایشان دلیلها هست که بمناسبت نام خویش علاقه به نقش شیر داشته‌اند. و چون از نشان ارمنستان نیز سخن بمیان آورده‌ایم و باید تحقیق نماییم که آیا شیر نشان آن سرزمین بوده یا نه ، نخست از این حکمرانان و از علاقه‌شان به نقش شیر سخن می‌رانیم :

از لِوُن نخستین و لِوُن دومین سکه‌های فراوان در دست هست که همگی با نقش شیر است و سکه بی‌این نقش از این دو پادشاه بسیار اندک است بلکه از لِوُن دومین ، نگارنده تاکنون ندیده است. ولی از دیگر پادشاهان آن خاندان که نام لِوُن نداشته‌اند سکه با نقش شیر بسیار کم و بی‌این نقش بسیار فراوانست.[۱]

در زمان لِوُن دوم که با سلطان صلاح‌الدین ایوبی همزمان بود فردریک بارباروسا[۲] امپراتور آلمان بهمدستی پادشاه انگلستان و پادشاه فرانسه هر کدام با سپاهی انبوه و دسته‌هایی از ترسایان [=مسیحیان] داوطلب جهاد از اروپا آهنگ شام و فلسطین کردند که آن شهرها را از چنگ صلاح‌الدین بیرون آرند. این لشکرکشی در تاریخ بنام سومین لشکرکشی چلیپاییان [=صلیبیان] معروف و از حادثه‌های مهم تاریخ اسلام و آسیاست و بمناسبت گفتگو از شیر این نکته را در اینجا یاد می‌نماییم که ریچارد پادشاه انگلستان در نتیجه‌ی مردانگیها و دلاوریها که در این جنگها از خویشتن آشکار ساخت پیش ترسایان بلقب «دل‌شیر[۳]» معروف گردید.

لِوُن بعلت هم‌کیشی با ترسایان و نزدیکی سرزمینش به شام و فلسطین یاری و همراهی از آن مردم دریغ نداشت و بپاداش این نیکیهای او فردریک وعده داد که چون به اروپا بازگردد تاجی برای او گسیل دارد. ولی چون فردریک در یکی از رودهای آسیای کوچک آب از سرش گذشته به اروپا

۱ـ بسیاری از این سکه‌ها در کتاب دومرگان بنام «تاریخ مردم ارمنی» گراور یافته است.

۲ـ Barbarossa

۳ـ Coeur de Lion

بازگشتن نتوانست پسر و جانشین او بانجام وعده‌ی پدر بهمدستی پاپ روم تاجی و درفشی برای لِوُن آماده ساخته بدست فرستادگان خود نزد او فرستادند و «بر درفش بمناسبت نام لِوُن صورت شیری را نگارده بودند». درفش شاهی که از پیش روی لِوُن می‌کشیدند و تا آن هنگام با نقش عقاب بود از این سپس با نقش شیر گردید.[1]

لِوُن ششم آخرین پادشاه ارمنی کیلیکیا که بدست سپاه مصر گرفتار شده و مدتها با زن و دختـر خود در مصر در بند و زندان می‌زیست و پس از رهایی به پایمردی پادشاه اسپانیا از آنجا به اروپا رفته و آخرین سالهای خویش را در پاریس بسر می‌داد در سال ۱۴۹۳ میلادی در آن شهر بـدرود زنـدگی گفته در کلیسای «سن دنیس»[2] بخاک رفت و بر روی گور او که اکنون هم نمایان و برپاست پیکرش را از مرمر تراشیدند که با رخت ارغوانگون پادشاهی و با تاج بر روی گور دراز کشیده (درسـت ماننـد پیکر ناصرالدین‌شاه که بر روی گورش در شاه‌عبدالعظیم تراشـیده‌اند) و دو شـیر پشـت بهـم در زیـر پاهای او خوابیده‌اند. و همچنین بر سپر خاص او که فرانسویان «اکوسون»[3] می‌خوانند و هنوز بر سـر گورش نگاه داشته‌اند شکل دو شیری با دهانهای باز و زبانهای دراز نمایان و پیداست.[4]



**سکه‌ی زمان لِوُن ششم**

---

۱ـ تاریخ ارمنستان ، تألیف چامچیان ، جلد سوم ، ص ۱۶۴.

۲ـ Saint-Denis

۳ـ Ècusson

۴ـ Histoire du peuple Armenien Par De Morgan P , ۲۳۷

از این داستانها دو مطلب بدست می‌آید : نخستین آنکه شکل شیر نزد ارمنیان کیلیکیا هم بر سکه‌ها و هم بر درفشها معروف بوده. دومین اینکه بیشتر بدست پادشاهان لِوُن نام بوده که این شکل در آنجا شهرت و رواج یافته است.

شاید این عقیده‌ی ایرانیان که شیر را می‌گویند نشان ارمنستان بوده از اینجا برخاسته. ولی چنانکه گفتیم این عقیده نادرست است. زیرا نخست آنکه کیلیکیا بیرون ارمنستان بوده و در خود ارمنستان که در زمان پادشاهی باگراتوُنی استقلال داشت شکل شیر بسیار کم بکار می‌رفته و چندان معروف نبوده است. دوم آنکه در کیلیکیا نیز چنانکه گفتیم پادشاهانی که نام لِوُن نداشته‌اند شکل شیر را گاهی گاه بکار برده و نقشهای دیگر نیز فراوان بکار می‌برده‌اند. سوم آنکه چه در زمان این پادشاهان کیلیکیا و چه پیش یا پس از زمان ایشان شکل شیر را در ایران و دیگر سرزمینها نیز فراوان بکار می‌برده‌اند و هیچ گونه عنوان اختصاصی به ارمنیان درمیان نبوده است.

در ایران چه پیش از پیدایش اسلام و چه پس از پیدایش آن نقش شیر معروف بوده که هم بر درفشها و سکه‌ها و خرگاهها و دیگر ابزارهای شاهی می‌نگاشته‌اند و هم پیکر آن را بر روی دیوارها یا بر سر دروازه‌ها از سنگ می‌تراشیده‌اند.

نخستین دلیل این موضوع یکی سنگ شیر همدان است که از شاهکارهای فن سنگ‌تراشی باستان ، و از بس سالخورده و پیر است زمان و تاریخ آن از میان رفته. دیگری پیکر شیر و گاو است که در چندین جا بر دیوارهای کوشک هخامنشیان در استخر نگاشته شده. بدینسان که شیر چنگال بر کمر گاو فروبرده بدریدن آن پرداخته است.

دومین دلیل سکه‌های فراوانی است که از پادشاهان ایران از مغولان و صفویان و دیگران با نقش شیر در دست هست. نگارنده دانه‌هایی را از این سکه‌ها در تصرف دارم و گراور برخی از آنها را نیز خواهیم دید.

سومین دلیل یادهایی است که شاعران پارسی در قصیده‌ها و مثنویهای خود از درفشها و

نقشهای گوناگون آنها نموده و چه‌بسا که نام شیر را برده‌اند. بلکه می‌توان گفت که در زبان شاعران پارسی «شیر علم» یکی از ضرب‌المثلهای معروف بوده. این بیت مولوی رومی را :

ما همه شیریم شیران علم　　حمله‌مان از باد باشد دمبدم

کمتر کسی از دانا و کانا است که ازبر نداند و در گفتگوهای خود مثل‌وار بر زبان نراند. اَزرَقی از شاعران زمان سلجوقیان می‌گوید :

بدان گهی که چو دریا یلان آهن‌پوش　　برون شوند خروشان همال پیش همال

پلنگ و شیر بجنبند بر هلال علم　　تن از نسیج یمانی و جان ز باد شمال

جمال‌الدین عبدالرزاق می‌گوید :

ز هیبت تو دل شیر آسمان همه وقت　　چنانکه شیر علم روز باد در خفقان

هرگاه کسی در این باره بجستجو پرداخته بگرد آوردن شعرها که شاعران پارسی‌زبان درباره‌ی درفش و شیر آن سروده‌اند کوشش نماید شاید بیست صفحه بیشتر را پر سازد. ما تنها بگفته‌ی سه شاعر استاد که از گفته‌هایشان فایده‌های دیگر نیز بدست می‌آید بسنده می‌نماییم :

استاد ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه در بسیار جاها یاد درفش می‌نماید و در دو جا درفشهای گوناگون سرداران ایران را یکایک می‌ستاید. نخستین جا در داستان رستم و سهراب است که هجیر در پاسخ پرسشهای سهراب از یکایک سرداران ایران نام برده و درفش هر کدام را جداگانه می‌ستاید. ما برای اینکه سخن بدراز نینجامد از دیگر بخشهای داستان چشم پوشیده تنها بیتهایی را که در ستایش درفشهاست در اینجا می‌نگاریم :

یکی زرد خورشیدپیکر درفش　　سرش ماه زرین غلافش بنفش /

زده پیش او پیل‌پیکر درفش　　بنزدش سواران زرینه‌کفش /

یکی شیرپیکر درفش بنفش　　درخشان گهر درمیان درفش /

درفشش ببین اژدهاپیکر است　　بر آن نیزه بر شیر زرین‌سر است /

یکی گرگ‌پیکر درفش از برش به ابر اندر آورده زرین سرش /

درفش پس پشت پیکر گراز سرش ماه سیمین و بالا دراز /

دومین جا در داستان «شمردن کیخسرو و پهلوانان را» شعرهایی درباره‌ی درفشها دارد که برخی چون تکرار همان ستایشهاست که در شعرهای بالایین ستوده از یاد آنها چشم می‌پوشیم و برخی دیگر را که تکرار نیست در پایین می‌نگاریم :

یکی ماه‌پیکر درفش از برش به ابر اندر آورده تابان سرش /

درفشی برآورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیازید جنگ /

یکی پیکر آهو درفش از برش بدان سایه آهو اندر سرش (؟) /

درفشی پس پشت پیکر همای همی‌رفت چون کوه رفته ز جای /

فردوسی شاهنامه را از روی نامه‌های باستان که از زمان ساسانیان بیادگار مانده بوده سروده و این یقین است که این ستایشهای درفشها نیز از آن نامه‌های باستان است. و از سوی دیگر چون داستان رستم و سهراب و کیخسرو بنیاد تاریخی ندارد ما می‌دانیم که افسانه‌سرایان دوره‌ی ساسانیان آن را ساخته و این ستایشها را هم درباره‌ی درفشها از روی درفشهای زمان و سرزمین خود درست کرده‌اند. پس نتیجه اینست که در زمان ساسانیان و پیش از آنان در ایران درفشهای گوناگون از زرد و سرخ و بنفش و سیاه بکار برده و بر پرچمهای دیبای آنها شکلهای گوناگون از خورشید و ماه و شیر و پلنگ و گرگ و گراز و پیل و اژدها و آهو و مرغ همای نگاشته و بر نوک آنها پیکرهایی از ماه و از شیر ، از سیمین و از زرین نصب می‌نموده‌اند.

پس از فردوسی ، فخرالدین اسعد گرگانی که از شاعران زمان سلجوقیان است در مثنوی ویس و رامین که اصل آن افسانه‌ای بخط و زبان پهلوی بوده و او بخواهش ابوالفتح المظفر پسر رئیس‌الرؤساء از نزدیکان ملکشاه که حکمرانی سپاهان را داشته بپارسی آن زمان نظم نموده در ستایش رزمی می‌گوید :

چو سروستان شده دشت از درفشان چو دیبای درفشان مه درفشان

فراز هر یکی زرین یکی مرغ عقاب و باز با تاووس و سیمرغ

بزیر ماه در شیر آبگون‌رنگ تو گفتی شیر دارد ماه در چنگ.

در اینجا هم باید باور کرد که این ستودن درفشان در اصل پهلوی افسانه نیز بوده و از پیرایه‌هایی نیست که شاعر در نظم نمودن از خویشتن افزوده. زیرا اگر این ستودن از شاعر بـود بایسـتی از روی درفشهای زمان خود ستوده باشد و در زمان سلجوقیان نصب مرغ زرین بر سر درفشها معمول نبـوده. بلکه تا آنجا که ما می‌دانیم «ماه نو» که ماه سرعلم می‌نامیدند نصب می‌نمودند. پـس در اینجـا نیـز نتیجه اینست که در زمانهای پیش از اسلام در ایران بر درفشها شکلهای ماه و شیر می‌نگاشته‌اند.

نظامی گنجه‌ای در مثنوی لیلی و مجنون که بگفته‌ی خود در سال ۵۸۴ سروده در داسـتان رزم نَوفَل با قبیله‌ی لیلی می‌گوید :

خورشید درفش ده‌زبانه چون صبح دمیده دم نشانه

گشته ز می از درم چو دریا سنگ آبله‌روتر از ثریا

هر شیر سیاه کایستاده چون مار سیه دهان گشاده

شیران سیاه در دریدن دیوان سپید در دویدن.

نظامی به مغلق‌گویی معروف است و این بیتها نیز دارای همه گونه اغلاق می‌باشد و شاید نسـخه هم بی‌غلط نباشد. به هر حال این اندازه مفهوم است که در زمان نظامی بر درفشها نقش خورشـید را با ده زبانه در گرداگردش و همچنین شکل شیرهای سیاه را با دهانهـای بـاز می‌نگاشـته‌اند. و اینکـه گفتیم در زمان نظامی از اینجاست که می‌دانیم شـاعر آگـاهی از رنـگ و نقـش درفشـهای تازیکـان بیابان‌نشین نداشته و این ستایش را از روی درفشهای زمان و سرزمین خود برآورده است.

درباره‌ی آفتاب گذشته از این بیتهای نظامی و شعرهای فردوسی دلیل دیگری در دست نیسـت. جز اینکه سکه‌ای هم با نقش مزبور در تصرف نگارنده است که دانسته نیست از چه زمـان و از کـدام

پادشاه است. به هر حال درخور شک نیست که هم بر درفشها و هم بـر سـکه‌ها آن را می‌نگاشـته‌اند. بویژه در زمانهای پیش از اسلام که فراوان بکار می‌رفتـه ولـی از پیـدایش اسـلام گویـا بعلـت اینکـه آتش‌پرستی و خورشیدپرستی از کیش زردشتیان مشهور بوده فرمانروایان اسلام از بیم تهمتْ از [بـه] کار بردن خورشید اندیشه داشته‌اند و از اینجاست که در این زمانها این نقش کمتر بوده است.

شیر اکنون هم بر درفشهای برخی دولتها که از جمله‌ی آنها دولت انگلیس و دولت بلجیک است بکار می‌رود. خورشید هم نشان آرجنتین از دولتهای آمریکاست.

## گفتار دومین

## خورشید و شیر چگونه بهم پیوسته‌اند؟

باید دانست که درباره‌ی چگونگی پیدایش شیر و خورشید ، ما اگر سند تاریخی در دست نداشتیم و سر و کارمان با اندیشه و پندار بود چندین راه می‌توانستیم پنداشت :

یکی اینکه پادشاهی طالعش برج اسد بوده ، بدینسان که در هنگام زاییدن او خورشید از روی حساب علمی در برج اسد بوده و این پادشاه صورت طالع خود را بدینسان بر سکه‌ها بنگاشته و شیر و خورشید از اینجا پدید آمده. این پندار دامنگیر برخی پادشاهان صفوی بوده و چنانکه خواهیم دید شاه‌تهماسب بزرگ که طالع او برج حَمَل (بره) بوده در پاره‌ای سکه‌های خود خورشید را بر پشت بره نشانده.

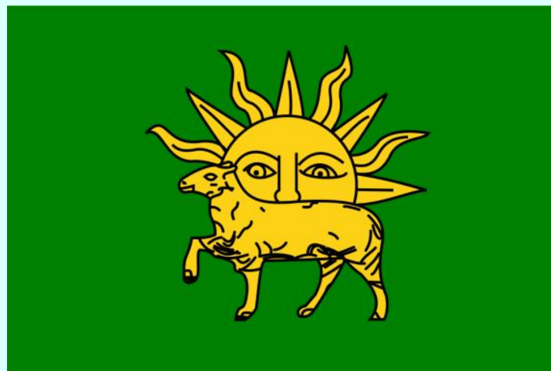
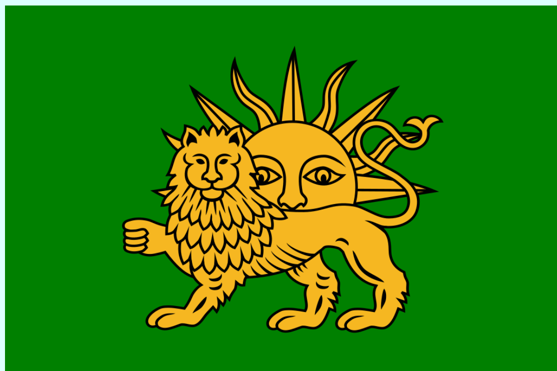
راه دیگری اینکه بنیاد پیدایش شیر و خورشید آن ارتباط علمی بوده که میانه‌ی آفتاب و برج اسد نزد ستاره‌شناسان[1] باستان معروف بوده. چه این ستاره‌شناسان دوازده برج آسمان را که نامهای آنها را همه می‌دانیم میانه‌ی هفت ستاره‌ی گردان (سبعه سیاره) که بعقیده‌ی ایشان آفتاب هم یکی [از آنها] است بخش نموده هر یک یا دو برج را خاص یکی از آن ستاره‌ها دانسته ، خانه‌ی آن ستاره می‌نامیدند که از جمله برج اسد را «خانه‌ی خورشید» می‌نامیدند. خواجه نصیرالدین توسی در منظومه‌ی خود درباره‌ی ستاره‌ها در این موضوع می‌گوید :

اولین از بروج با هشتم　　　　نام آن بره و دگر کژدم

---

۱ـ در زمانهای باستان دو رشته را ستاره‌شناسی نامیدندی : یکم هیئت (شناختن خورشید و ماه و ستارگان و دیگر فروزندگان آسمانی) که دانش و دوم نجوم (پیشگویی از آینده کردن بدستاویز خورشید و ماه و ستارگان) که سراپا پندار و انگار (فرض) است. نویسنده در سالهای دیرتر ستاره‌شناسی را تنها بمعنی هیئت و ستاره‌شماری را در معنی نجوم بکار برده است. در این کتاب (جز بخش پیوستها) خواست از ستاره‌شناسی و ستاره‌شناس ، نجوم و منجم است. ـ و

هر دو مریخ را شدند بیوت همچو برجیس را کمان با حوت
زهره را خانه ثور و هم میزان شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوشه و جوزا مر زحل راست جدی و دلو عطا.

**دو درفش از زمان صفویان**

شاعران ایران هم بدین معنی آشنا بوده و گـاهی در شـعرهای خـود آورده‌انـد. قطـران تبریـزی درباره‌ی رفتن پادشاه آذربایگان بدیدن پادشاه گنجه می‌گوید :

اگر بخانه شیر آمدست شید رواست بدان که خانه‌ی شیداست شیر بر گردون

این پندار هم دامنگیر برخی دانشمندان بوده که درباره‌ی شـیر و خورشـید بـا نگارنـده گفتگـو داشته‌اند و چنانکه خواهیم دید شاید در زمان شاه‌عباس بزرگ هم این عقیده رواج داشته است.

راه سومین آنست که ایرانیان و ارمنیان پنداشته‌اند بدینسان که شیر نشان ارمنیـان و خورشـید نشان ایرانیان بوده شاه‌عباس بزرگ پس [از] برانداختن اسـتقلال ارمنسـتان ایـن دو نشـان را یکـی ساخته!. برخی هم بجای ارمنستان ، گرجستان را می‌گویند.

ولی خوشبختانه ما از این پندارها پاک بی‌نیازیم ، زیرا یک سند معتبر تاریخی داسـتان پیـدایش شیر و خورشید و زمان و تاریخ آن را برای ما آشکار می‌سازد. این سند نوشته‌ی ابن‌عبـری تاریخنگـار دانشمند معروف است در کتاب «مختصر تاریخ‌الدول» و درخور همه گونه شگفت اسـت کـه چنـین سندی از چشمها پنهان مانده و کسی تاکنون به حل معمای شیر و خورشید برنخاسته و میدان برای آنگونه افسانه‌ها و پندارها باز شده است.

خاندان سلجوقیان روم که در بخشی از آسیای کوچک فرمانروا بودند مشهور است. ابن‌عبری درباره‌ی غیاث‌الدین کیخسرو پسر علاءالدین کیکاوس که از پادشاهان آن خاندان و دومین کیخسرو از ایشان است و در سال ۶۳۴ هجری بجای پدر خود پادشاهی یافته بود می‌نویسد که او دختر پادشاه گرجستان را به زنی گرفت.

در آن زمانها زیبایی زنان گرجستان بویژه زیبایی خانم شاهزادگان گرجی در سراسر شرق و غرب شهرت یافته و بسیاری از فرمانروایان دور و نزدیک از مسلمان و ترسا زن از آن خاندان می‌گرفتند. در این باره داستانهایی در تاریخ هست که در اینجا فرصت یاد کردن نداریم.

ابن‌عبری می‌گوید کیخسرو شیدای رخسار دلارای شاهزاده‌خانم گرجی گردیده دل و دین و تاب و توان از دست داد و بفرمان عشق می‌خواست روی درهم و دینار را با نقش رخسار آن دلارا بیاراید. نزدیکان کیخسرو به پاس[ =احترام] اسلام رأی بدین کار نمی‌دادند ولی چون او پافشاری داشت چنین تدبیر اندیشیدند که صورت شیری نگاشته روی همچون خورشید آن شاهزاده‌ی گرجی را همچون خورشیدی بر فراز آن بنگارند که هم دلخواه کیخسرو انجام گرفته ، هم مردم پی بحقیقت کار نبرده ، چنین پندارند که مقصود نقش صورت طالع پادشاه است.[۱]



**سکه‌های شیر و خورشید از زمان سلجوقیان**

۱ـ «و کان السلطان غیاث‌الدین مقبلا علی المجون و شرب الشراب غیر مرضی الطریقة منغمسا فی الشهوات الموبقة تزوج ابنة ملک الکرج فشغفه حبها وهام بها الی حد ان اراد تصویرها علی الدارهم فاشیر علیه ان یصور صورة اسد علیه شمس لینسب الی طالعه و یحصل به الغرض» تاریخ ابن‌عبری ، چاپ بیروت ، ص ۴۴۷.

مقصود ابن‌عبری نکوهش کیخسرو است که چرا بدانسان زبون عشق زنی بوده. بر ابن‌عبری باید بخشود! زیرا او از زیر چرخُشت استخوان‌سای عشق درنیامده بود و از اندیشه‌ی خام و دل بیدرد بهتر از این چه تراود؟! بلکه باید خرسند بود که او بدین نکوهش برخاسته که ما از سخنانش بدینسان سود برداشته دشوار تاریخی خود را آسان می‌سازیم. و چون او در آغاز جوانیش زمان کیخسرو را دریافته و زادگاهش نیز مَلَطیه یکی از شهرهای آسیای کوچک بوده از اینرو در تاریخ سلجوقیان روم بویژه در سرگذشت و داستان کیخسرو و جانشینانش بینا و آگاه بوده. وانگاه او یکی از مؤلفان دانشمند است که پیرامون گزافه نمی‌گردد و از اینجا سخن او بسی استوار و از نظر تاریخ ایران درخور ارزش بسیار است.

گذشته از آنکه دانه‌های بسیاری از آن سکه‌ی کیخسرو با نقش شیر و چهره‌ی خورشیدوار شاهزاده‌خانم گرجی در دست هست که از جمله دانه‌ای در تصرف نگارنده است که در اینجا می‌آریم.[۱] خود این سکه بر استواری گفته‌ی ابن‌عبری بهترین دلیل است. زیرا کسانی که در فن سکه‌شناسی دست دارند می‌دانند که پیش از این سکه‌های کیخسرو هرگز سکه‌ای با نقش شیر و خورشید دیده نشده و این سکه‌ها نخستین سکه با نقش مزبور می‌باشد و چون از هر حیث با نوشته‌ی ابن‌عبری درست می‌آید از اینجا استواری آن نوشته هویداست.



۱



۲

**شماره‌ی یک از سکه‌های مغول است که گفتیم شیر تنها را بکار می‌بردند.**

**شماره‌ی دو از سکه‌های کیخسرو است با نقش شیر و صورت شاهزاده‌ی گرجی.**

---

۱ـ باید دانست که این شکلها اندکی بزرگتر از اندازه‌ی خود سکه‌هاست.

باید گفت شیر و خورشید چون پدیدآورده‌ی عشق است چه بهتر از اینکه بهره‌ی ایران سرزمین شاعران گردیده. زیرا نقش مزبور شعر و داستانش هم شعر است! انوشه‌روان شاهزاده‌ی گرجی که زیبایی رخسار او چنین نقش شگفتی پدید آورده و به ایران سرزمین ویس و رامین[1] ارمغان ساخته ـ ایران که بر همه‌ی سرزمینهای پیرامون خود عنوان استادی و آموزگاری دارد و سالیان دراز گرجستان زیبا یکی از جگرگوشه‌هایش بوده ، نشانی با این بنیاد تاریخی از هر حیث برتری دارد بر آن نشانها که دولتهای دیگر دارند و هرگز بنیادی برای آنها در تاریخ نتوان یافت.

۱ـ افسانه‌ی ویس و رامین از پارسی بزبان گرجی ترجمه یافته و پیش گرجیان بسیار معروف می‌باشد.

## گفتار سومین

## شیر و خورشید چگونه شهرت یافته و از کی نشان رسمی ایران شده؟

پر روشن است که در این باره ما باید چگونگی شیر و خورشید را زمان بزمان و قرن بقرن از دیده بگذرانیم. ولی افسوس که پس از سکه‌های کیخسرو تا زمان پادشاهان صفوی که سیصد سال کمابیش فاصله است ما آگاهی درستی از چگونگی شیر و خورشید نداریم.

بدین تفصیل که پس از کیخسرو از چند تن جانشینان او که تا آخر قرن هفتم زیر دست مغولان فرمانروایی داشتند نگارنده هرگز سکه ندیده‌ام با آنکه یقین است که سکه داشته‌اند. از مغولان و قره‌قوینلویان و آق‌قوینلویان و سربداران و تیموریان و دیگران نیز که از زمان کیخسرو تا پیدایش صفویان در ایران و این پیرامونها پادشاهی داشته‌اند هرچه سکه من دیده‌ام همه با خط و نوشته بوده و هرگز سکه‌ای با نقش جانور یا آدمی از این پادشاهان ندیده‌ام. (مگر یک دانه سکه‌ی مسی که سپس یاد آن خواهیم کرد).

لیکن چون در زمان صفویان ، شیر و خورشید یکی از نقشهای معروف بوده و فراوان آن را بکار می‌برده‌اند از اینجا بدو جهت پیداست که نقش مزبور پیش از صفویان نیز معمول بوده است : جهت نخستین آنکه اگر شیر و خورشید پس از کیخسرو از میان برخاسته بود و پادشاهانی که میانه‌ی او و صفویان بوده‌اند هیچ کدام آن را بکار نمی‌برد پادشاهان صفوی از کجا پی به نقش مزبور برده در سکه‌های خود می‌نگاردند. چه این گمان بسیار دور است که بگوییم آن را از روی سکه‌های کهنه‌ی کیخسرو برداشته بودند. زیرا گِرد کردن سکه‌های کهنه که امروز درمیان ماست در آن زمانها نبوده

است. جهت دومین اینکه در سکه‌های کیخسرو چنانکه دیدیم خورشید دایره‌ی درست و از پشت شیر جداست ولی در سکه‌های صفویان (چنانکه در گراورها خواهیم دید) همچون سکه‌های امروزی ما خورشید نیم‌دایره و چسبیده به پشت شیر است. این تفاوت دلیل است که شیر و خورشید را صفویان یکسره [ =مستقیماً] از روی سکه‌های کیخسرو برنداشته‌اند و واسطه‌های بسیار درمیان بوده. چه برای نیم‌دایره شدن خورشید و چسبیدن آن به پشت شیر جهتی جز این نتوان پنداشت که در نتیجه‌ی شتابکاری و سهل‌انگاری نقاشانْ بتدریج و کم‌کم بدین حال رسیده.

گذشته از اینها یک دانه سکه‌ی مسی در تصرف نگارنده است که بر یک روی آن نقش شیر و خورشید هست و خطی بر فراز آن بوده که زنگ گرفته و از میان رفته و از اینرو نتوان دانست که سکه‌ی کدام زمان و کدام پادشاه است. ولی چون از یکسوی در اینجا نیز خورشید نیم‌دایره و چسبیده به پشت شیر است و از اینجا پیداست که از سکه‌های کیخسرو نمی‌باشد و از سوی دیگر از عبارت «لا اله الا الله محمد رسول الله» که بر روی دیگر سکه است و نامی از «علی» و دیگر امامان برده نشده ، و همچنین از طرز خط که کوفی است پیداست که از سکه‌های صفویان و خاندانهای پس از ایشان هم نیست و نتیجه اینست که سکه‌ی مزبور از پادشاهی است که میانه‌ی زمان کیخسرو و دوره‌ی صفویان فرمانروایی داشته و نقش شیر و خورشید در آن زمانها نیز بکار برده می‌شده است. ناچار اگر دانه‌های دیگر از این سکه پیدا شود مطلب روشن خواهد شد.

باری چنانکه گفتیم در زمان صفویانْ شیر و خورشید بسیار معروف بوده بلکه از زمان ایشان است که این نقش در ایران شهرت و رواج یافته ، ولی باید دانست که در زمان شاه‌اسماعیل هرگز این نقش بکار نرفته. زیرا گذشته از آنکه هرگز سکه‌ای از آن پادشاه با نقش شیر و خورشید دیده نشده ، قاسمی گُنابِدی که در زمان او می‌زیسته و جنگها و کارهای او را بنظم سروده در بسیار جا درفشهای او را می‌ستاید ، چنانکه می‌گوید :

علم‌های سبزش ستون سپهر     مه رایت آینه‌ی ماه و مهر.

باز می‌گوید :

علم‌ها چو خوبان قد آراستند	به نظاره‌ی جنگ برخاستند

شد از پرچم طوق عالی اساس	عیان ابلق آسمان را قُطاس

مه سرعلم بر فلک سرفراز	جَلاجِل دف زهره را کرده ساز.

از اینگونه شعرها بسیار دارد ولی در هیچ جا نامی از شیر یا شیر و خورشید نمی‌برد و هویداست که در آن زمان این نقش بکار نمی‌رفته است.

شاه‌تهماسب پسر شاه‌اسماعیل توجه به نقش شیر و خورشید داشته. ولی چنانکه گفتیم این پادشاه می‌پنداشته که شیر و خورشید صورت طالع پادشاهی است و چون طالع خود او برج حَمَل (بره) بوده[۱] از اینرو در سکه‌های مسی که فلوس می‌نامیدند[۲] خورشید را بر پشت بره نشانیده است. نگارنده دو سکه از این «بره و خورشید» را دارم که در پشت یکی نام شاه‌تهماسب آشکار نوشته شده. از اینجا می‌توان انگاشت که جهت بکار نبردن شاه‌اسماعیل شیر و خورشید را نیز این پندار بوده. زیرا طالع او برج عقرب بوده[۳] و نمی‌خواسته خورشید را بر پشت کژدم بنشاند. راستی هم اگر می‌نشاند شکل بسیار نازیبایی درست می‌شد.

از خوشبختی خورشید این پندار دیر نپاییده و شاه‌عباس و دیگران پایبند آن نبوده‌اند. وگرنه خورشید را هر زمان بر پشت یکی از کژدم و خرچنگ و نهنگ و گاو و بره و بزغاله سوار ساخته بفرجام شاید درون دلوش جای می‌دادند![۴]

شاه‌عباس هرچه فلوس با نقش خورشید دارد در همگی خورشید با شیر است با آنکه طالع آن پادشاه برج سنبله بوده است و نتوان گفت که چون خورشید با سنبله درست نمی‌آمده بجای سنبله

---

۱ـ در جهان‌آرا تصریح نموده که طالع شاه‌تهماسب حَمَل است.

۲ـ صفویان جز در سکه‌های مسی نقشی نمی‌نگاشتند. بر سکه‌ی نقره و طلا نامهای خدا و پیغمبر و امامان را با نام پادشاه زمان می‌نگاشتند.

۳ـ در روضةالصفویه تصریح نموده.

۴ـ شاید هم سکه‌هایی با نقش خرچنگ و خورشید یا نهنگ و خورشید زده بودند بدست ما نرسیده. نگارنده برخی پولهای مسی دارم که ساییده شده و نقش آنها درست دیده نمی‌شود ولی به خرچنگ و نهنگ و خورشید شباهت بسیار دارد.

همسایه‌ی آسمانی او شیر را بکار کشیده‌اند زیرا سنبله که صورت زنی است خوشه‌ای بدست گرفته نقش خورشید با او هیچ گونه مانعی نداشته است و می‌توانستند خورشید را بر روی سینه‌ی او بنگارند. باید گفت تا زمان شاه‌عباس آن پندار از میان برخاسته و حقیقت داستان شیر و خورشید بدست آمده بود. یا اینکه شاه مزبور براهنمایی ستاره‌شناسان آن ارتباط علمی خورشید و شیر را که گفتیم در فن ستاره‌شناسی کهنه معروفست در اندیشه داشته که بر خلاف شیوه‌ی گذشتگان خود خورشید را با سنبله نقش ننموده است.

از شاه‌عباس نقشهای دیگر هم از شیر لخت و شیر با گوزن[1] و پیل و تاووس و مانند اینها بر فلوسها در دست هست. ولی شیر و خورشید فراوانتر از همه است و شاید از اینجا نسبت پیدایش شیر و خورشید را بشاه مزبور می‌دهند که او باعث شهرت و رواج آن گردیده است.

پس از شاه‌عباس هم تا آخر صفویانْ شیر و خورشید در سکه‌ها معمول و معروف بوده و فلوسهایی با نقش مزبور از هر کدام از جانشینان او در دست هست بلکه در برخی شعرهای آن زمان نیز یاد این فلوسها و شیرها شده. ملا نویدی شیرازی که در زمان شاه‌سلیمان صفوی در سپاهان می‌زیسته این دو بیت ازوست :

| | |
|---|---|
| ای آنکه حدیث عقل را تفسیری | بیهوده ز بی‌زری چرا دلگیری؟! |
| آوردن زر بدست آسان نبود | خوابیده بروی هر فلوسی شیری! |

شاعر دیگری ملا قدرتی نام که او نیز در همان زمان در سپاهان می‌زیسته در مثنوی‌ای که درباره‌ی شکستن فلوس سروده می‌گوید :

| | |
|---|---|
| فلوس سپاهان چنان نارواست | تو گویی به هر کیسه‌ی پول اژدهاست |
| نگیرد گدا پول از بس پر است | تو گویی مگر شیرش آدمخور است |
| ز فلس آنچنان دهر درهم شده | که ماهی بزیر زمین خم شده |

[1] ـ شیر چنگالهای خود را بر کمر گوزن فروبرده بدریدن آن پرداخته و گویا این نقش را از روی شیر و گاو کوشک استخر برداشته باشند.

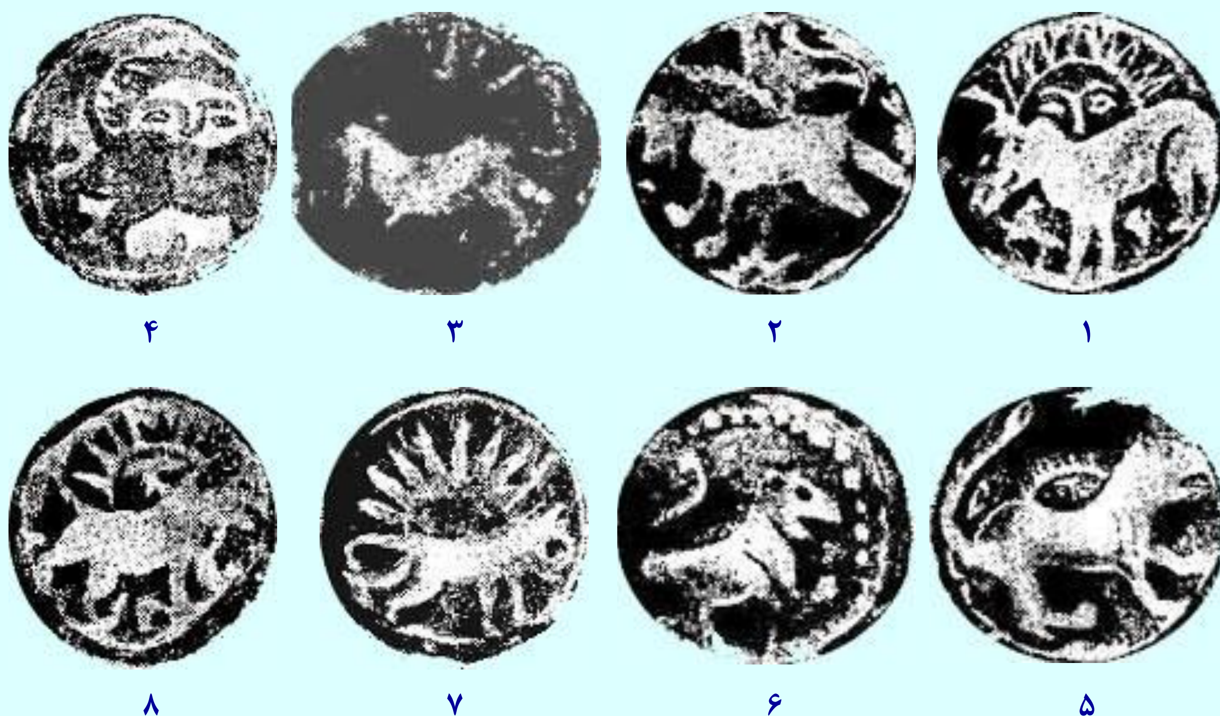
زر از دست مردم نگردد سپید — که از دور کف می‌زند هر که دید

چنان گشته خوار از خلایق درم — که شخص غنی گفته صاحب‌کرم

چو شیر است نقش فلوس این زمان — ز بیمش گریزند پیر و جوان.[۱]

باید گفت مقصود از شیر در این شعرها شیر با خورشید است نه شیر لخت. چه دیدیم که شیر لخت در آن زمانها بر سکه‌ها کمتر نقش می‌شده بویژه در سپاهان که معمول نبوده است.

در اینجا چند تا از فلوسهای صفویان را برای نمونه گراور می‌نماییم :



شماره‌ی یک شکل بره و خورشید را دارد و بر پشت آن نام شاه‌تهماسب نگاشته شده که مقصود شاه‌تهماسب نخستین است. زیرا او بوده که به طالع حَمَل زاییده شده. شماره‌ی دو با شماره‌ی شش که شکل شیر لخت را دارد در مازندران زده شده و در برخی نام شاه‌عباس را دارد. شگفت است که در همه‌ی فلوسهای آن زمانِ مازندران شیر لخت است. شماره‌ی سه فلوس تبریز است و در پشت آن رقم «۱۲۵» پیداست که گویا مقصود سال «۱۱۲۵» باشد و از اینرو در آخر پادشاهی

۱ـ این شعرها و شعرهای ملا نویدی در تذکره‌ی محمدطاهر نصرآبادی که او نیز در همان زمانها می‌زیسته و یگانه‌نسخه‌ی کتابش پیش آقای ملک‌الشعرا بهار است آورده شده.

شاه‌سلطان‌حسین زده شده. شماره‌ی چهارم دانسته نیست کجا و در چه سالی زده شده ولی از شکل سکه پیداست که ازآنِ صفویان است. شماره‌ی ششم در قزوین زده شده. شماره‌ی هشتم دانسته نیست کجا و در چه سالی زده شده است.

از این فلوسها پیداست که در آن زمانها شیر و خورشید شکل ثابتی نداشته و در هر شهری بشکل دیگری آن را می‌نگاشته‌اند. چنانکه شیر گاهی رویش از این سوی و گاهی از آن سوی ، و گاهی دُمش برانگیخته و گاهی فروآویخته است. خورشید را هم در برخی بزرگ و در برخی کوچک نگاشته‌اند.

از زمان صفویان دلیلی هم درباره‌ی درفشها در دست هست. بدین تفصیل که محمدرضابیک نامی که در زمان شاه‌سلطان‌حسین حاکم ایروان بوده در سال ۱۷۱۵ میلادی بفرستادگی از آن پادشاه بدربار لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه رفته و مدتی در آنجا با شکوه بسیار می‌زیسته است. در بیست و چند سال پیش یکی از مؤلفان فرانسه بنام موریس هربرت[۱] کتابی درباره‌ی این سفر محمدرضابیک و همراهانش و داستان ایشان در پاریس بعنوان «فرستاده‌ی ایران بدربار لوئی چهاردهم»[۲] تألیف و آن را در سال ۱۹۰۷ میلادی بچاپ رسانیده است. در این کتاب تصویرهایی نیز از محمدرضابیک و همراهانش در هنگام گذار از کوچه‌های پاریس یا در دیگر حالها چاپ شده که بگفته‌ی مؤلف از روی تصویرهایی برداشته شده که در همان زمان سفر محمدرضابیک درست کرده بودند. و در برخی از این تصویرها درفش ایران بر فراز سر محمدرضابیک پرچم گشاده و بر روی پرده‌ی آن شکل شیری است با خورشیدی در فراز آن. لیکن در اینجا نیز همچون شیر و خورشیدهای زمان کیخسرو خورشید از پشت شیر جدا شده و دایره‌ی درست[ = کامل] است. از اینجا پیداست که در زمان صفویانْ شیر و خورشید را چنانکه بر فلوسها بر درفشها نیز می‌نگاشته‌اند و بر درفشها خورشید را دایره‌ی درست و جدا از پشت شیر نقش می‌نموده‌اند.

---

۱ـ Maurise Herbertte

۲ـ Un Ambassade Persan Sou Louis xiv




**دو پیکره از کتاب «فرستاده‌ی ایران بدربار لوئی چهاردهم»**

پس از دوره‌ی صفویان بار دیگر رشته‌ی آگاهی ما درباره‌ی شـیر و خورشـید گسـیخته می‌شـود و از نادرشاه و پسرانش و از کریمخان و جانشینانش ، فلوسی یا سکه‌ی دیگری با نقش شیر و خورشید ، که به یقین از ایشان باشد در دست نداریم. ولی این پیداست که زمان اینان تفاوتی با زمـان صـفویان نداشـته و اینان نیز بر فلوسها و درفشها شیر و خورشید را نگاشته و گاهی هم نقشهای دیگر بکار می‌برده‌اند.

اما قاجاریان چون در دوره‌ی ایشان است که در شکل شیر و خورشید تغییرها رخ داده و سرانجامِ کار نشان رسمی ایران می‌شود اینست که باید از این دوره به تفصیل سخن راند :

از زمان آقامحمدخان نیز آگاهی درباره‌ی شیر و خورشید در دست نیست. ولی از زمان فتحعلی‌شاه و جانشین او محمدشاه ، گذشته از فلوسهایی که در دست هست خوشبختانه نوشته‌ی یکی از مؤلفان اروپا نیز در دست هست که کمک بسیار بکار ما دارد. این نوشته عبارت از شرحی است که مسیو دوبو[۱] مؤلف معروف فرانسوی در کتاب خود (لاپرس)[۲] که در زمان محمدشاه تألیف نمود می‌نگارد.

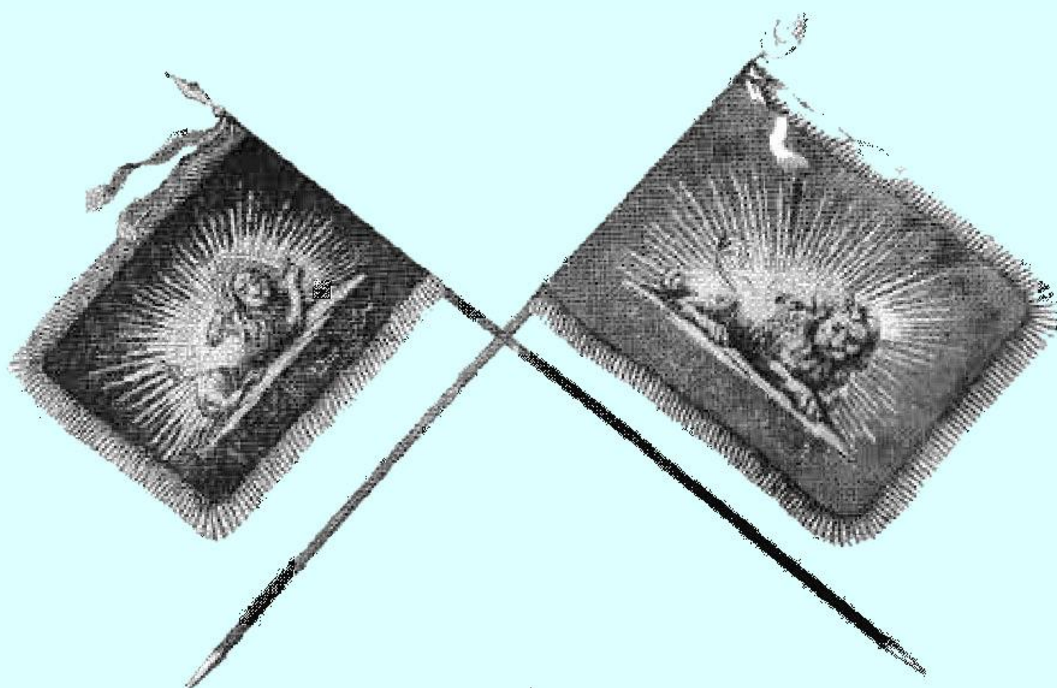
۱ـ M. Louis Dubeux

۲ـ La Perse



**پشت و روی سکه‌ی پانصد تومانی زمان آقامحمدخان قاجار**

مؤلف مزبور می‌گوید : یکی از شیوه‌های پادشاه ایران است که درفشهای بسیار بکار می‌برد و بر این درفشها دو نقش نگاشته می‌شود : یکی نقش تیغ دوسر علی (ذوالفقار) و دیگری صورت شیر خوابیده‌ای که خورشید از پشت او درمی‌آید. این دو نقش را در کوشک پادشاهی نیز نگاشته‌اند. همچنین بر نشانهایی که شاه ایران بسپاهیان و سرکردگان و نمایندگان اروپایی بنام نواختن ایشان می‌دهد نیز این دو نقش هست.[۱]



**درفشهای دوره‌ی فتحعلی‌شاه**

۱ـ صفحه‌ی ۴۶۲.

مؤلف دیگری از فرانسویان مسیو لانگله[1] که پیش از دوبو در زمان فتحعلی‌شاه کتاب کوچکی درباره‌ی ایران[2] نگاشته او نیز از شیر و خورشید یاد نموده و شگفت است که نام «مهر و شیر» باو می‌دهد و دانسته نیست که این عبارت را از کجا برداشته است. لانگله پنداشته که شیر و خورشید از بازمانده‌های ایران باستان و یادگار آتش و آفتاب‌پرستی ایرانیان دیرین است. می‌گوید : بهمچشمی سلطان‌سلیم سوم عثمانی که نشان «هلال» را اختراع نموده و پادشاهان عثمانی آن را به اروپاییان و دیگران از ترسایان می‌بخشند فتحعلی‌شاه هم نشان «مهر و شیر» را درست نموده است.[3]

از این نوشته‌ها پیداست که در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه بر درفشها دو نقش می‌نگاشته‌اند : یکی شیر و خورشید که شیر خوابیده بوده ، دیگری تیغ دوسر یا ذوالفقار. و این دو نقش را بر دیوارهای کوشک پادشاهی نیز می‌نگاشته‌اند. همچنین دو نشان از این دو نقش درست کرده بودند چنانکه هم‌اکنون این دو نشان معمول است و در وزارتخانه‌ها بویژه در وزارت جنگ بکسانی که درخور نواختن باشند بخشیده می‌شود.

ولی فلوسهایی از فتحعلی‌شاه در دست هست که گذشته از شیر و خورشید نقشهای دیگر نیز از خورشید تنها و مرغ و مانند اینها بکار رفته و در شیر و خورشید در برخی شیر ایستاده است نه خوابیده.

از همان زمانها یک رشته فلوسهایی نیز در دست هست که شیرْ تنها و خوابیده است و اگرچه تاریخ درستی در هیچ کدام پیدا نیست ولی از شکل سکه‌ها یقین است که در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه یا در آغازهای پادشاهی ناصرالدین‌شاه زده شده است. اما تاکنون نگارنده در هیچ فلوسی یا سکه‌ی نقره‌ای نقش ذوالفقار را ندیده‌ام. گویا این نقش را در سکه‌ها هرگز بکار نبرده باشند.

---

۱ـ M. Langles

۲ـ AperCu General De La Perse این کتاب در سال ۱۸۱۷ میلادی در پاریس چاپ و بزبان ارمنی نیز ترجمه یافته است.

۳ـ صفحه‌ی ۱۹۲.



**سکه‌های زمان محمدشاه قاجار**

اکنون می‌رسیم بدوره‌ای که شیر و خورشید نشان رسمی ایران می‌گردد. تفصیل این سخن آنکه از ناصرالدین‌شاه یک رشته فلوسهایی با نقش شیر و خورشید در دست هست که شیر خوابیده ولی از هر حیث مانند شیر نشانهای امروزی است. تاریخ این فلوسها ۱۲۷۲ و این سالهاست. ولی در یک رشته فلوسهای دیگر که نیز در دست است و چند سال پس از آن فلوسها در ۱۲۸۴ و آن نزدیکیها زده شده ناگهان شیر بپا خاسته و برای نخستین بار شمشیر بدست گرفته است.

از اینجا پیداست که شمشیر بدست گرفتن شیر از سال ۱۲۸۰ و آن نزدیکیهاست و ما گمان می‌کنیم که نشان رسمی ایران شدن شیر [و] خورشید هم از همان زمان آغاز کرده.

بدین تفصیل که در زمانهای پیشین در ایران و دیگر دولتهای مشرق این رسم که هر کدام نشان خاصی برای خود داشته باشد نبوده. چنانکه دیدیم در زمان صفویان و دیگران شکلهای گوناگون بکار می‌رفته. در زمان فتحعلی‌شاه که دیگر شکلها را از میان برده بودند باز در درفشها گذشته از شیر و خورشید نقش ذوالفقار را هم بکار می‌برده‌اند و بر سکه‌ها مرغ و آفتاب را هم می‌نگاشته‌اند. به هر حال این یقین است که در قرنهای باستان نشان دولتی باین معنی که امروز هست نبوده. لیکن در زمان ناصرالدین‌شاه که ایران با دولتهای اروپا رابطه‌ی بسیار یافته ناچار شده که همچون آن دولتها این نیز نشان خاصی داشته باشد و برای این کار گویا دو شکل ذوالفقار و شیر و خورشید پیشین را یکی کرده

و آن شمشیر را که به تنهایی نشانی بوده بدست شیر داده‌اند. چیزی که هست بپاس شکوه امام تیغ دوسر بدست شیر نداده‌اند. از همین زمان است که شیر و خورشید شکل ثابتی پیدا کرده که در همه جا به یک شکل نگارده شده و می‌شود. بدینسان که در همه جا روی شیر بسوی دست چپ و دُمش برانگیخته و گردنش یالدار است و پیوسته ایستاده رویش برگشته بسوی بیرون است.[1] مگر در نشانهای وزارت خارجه که هنوز بشکل زمان فتحعلی‌شاه شیر خوابیده است. و گویا این تفاوت برای پاره‌ای جهتهای سیاسی و بپاس ارتباطی است که میان آن وزارتخانه و دولتهای بیگانه هست.

در اینجا هم یک رشته از فلوسهای قاجاریان را گراور می‌نماییم :



شماره‌ی یک از سکه‌های فتحعلی‌شاه است زیرا تاریخ ۱۲۲۲ وارونه‌وار در زیر آن پیداست. شماره‌ی دو از آن سکه‌هایی است که گفتیم گویا از زمان فتحعلی‌شاه بازمانده باشد. شماره‌ی سه از

۱ـ تفاوت بزرگ دیگر شیر و خورشیدهای امروزی با شیر و خورشیدهای پیشین اینست که شیر امروزی یالدار است و در نقشهای پیشین چنانکه در گراورها دیدیم شیر بی‌یال بوده. این نکته را یکی از دانشمندان روسی که در تهران نشیمن دارد به نگارنده یادآوری کرد که شیرهای ایران تا صد و دویست سال پیش بسیار فراوان بوده و اکنون کم شده و هم نر و هم ماده‌شان بی‌یال است و از اینجاست که در نقشهای پیشین همه جا شیر بی‌یال نگاشته‌اند و شیر یالدار که از زمان ناصرالدین‌شاه بدین سوی دیده می‌شود از روی نقشهای اروپاست.

آن رشته فلوسهای ناصرالدین‌شاه است که گفتیم در سال ۱۲۷۲ و آن نزدیکیها زده شده‌اند. از شماره‌ی چهار که در تبریز زده شده نگارنده دو دانه بیشتر در تصرف ندارم و با آنکه از شمشیر شیر هویداست که پس از سال ۱۲۸۰ که تاریخ رسمی شدن شیر [و] خورشید است زده شده با شکل ثابت نقش مزبور یکسان نیست. ولی این فلوسها بسیار کم است. شماره‌ی پنجم از آن رشته فلوسهاست که گفتیم پس از سال ۱۲۸۰ زده شده و نخستین سکه‌ها با شکل رسمی شیر و خورشید می‌باشند. در اینجا دم شیر فروآویخته ولی سپس آن را برانگیخته نگاشته‌اند که اکنون هم بدین شکل می‌نگارند.

در اینجا [گفتگوی] ما از تاریخچه‌ی شیر و خورشید بپایان می‌رسد. ما آنچه می‌دانستیم تا اینجا نگاشتیم ولی بیگفتگوست که از نوشته‌های کهنه‌ی وزارتخانه‌ها و فرمانهای کهنه که در پاره‌ای از خاندانها هست می‌توان آگاهیهای دیگر بدست آورد. بویژه درباره‌ی گزارشهای آخری شیر و خورشید که از آرشیو وزارتخانه‌ها بویژه وزارت خارجه می‌توان استفاده‌ی فراوان جست. افسوس که ما دسترسی باین آرشیوها نداشته‌ایم و امیدواریم که دیگران آنچه از این راه آگاهی دارند آنان نیز نوشته و چاپ نمایند که موضوع هرچه بیشتر روشن و آشکار شود.

در پایان سخن این نکته را می‌افزاییم که با آنکه شاعران و نویسندگان ایران پیوسته پی مضمون می‌گردند و از هرچه دیدنی و پنداشتنی است استفاده می‌جویند گِرد شیر و خورشید کمتر گردیده‌اند با آنکه دیدیم از قرنهاست که شیر و خورشید در ایران معروف و مشهور گشته است و بایستی جایی در ادبیات پارسی داشته باشد.

گو که این شاعران داستان شگفت و شیرین شیر و خورشید را که ما در این تاریخچه نگاشتیم نمی‌دانسته‌اند نه خود شکل مزبور همه گونه شگفتی دارد؟! بلکه ما دیدیم که پیش از پیدایش این شکل قطران از ارتباط پنداری شیر و آفتاب استفاده جسته و مضمون زیبایی درآورده است. پس از پیدایش شیر و خورشید که این ارتباط استوارتر گردیده بایستی بیشتر بکار شاعران آید!

تا آنجا که ما می‌دانیم تنها شاعری که یاد شیر و خورشید در شعر کرده انوشه‌روان ملک‌الشعرا صبوری است که این دوبیتی ازوست :

گر شیر نشان دولت جاوید است     خورشید به پشت اوست هر کس دید است

آن ترک‌پسر که این نشان هِشته بسر     شیری باشد که روی او خورشید است.

همو در قصیده‌ای که در ستایش مؤیدالدوله والی خراسان و درباره‌ی شمشیر فرستادن ناصرالدین‌شاه برای او سروده می‌گوید :

چون نشان شاه ما خورشید و شمشیر است و شیر

داده شمشیری بدست شیر خود خورشیدوار



در اثنای چاپ تاریخچه که هنوز صفحه‌های آخری چاپ نیافته بود ناگهان دانه‌ی دیگری از سکه‌ی مسی که در صفحه‌ی ۱۹[1] یاد آن کرده‌ایم از بازار بدست آوردم و خوشبختانه نوشته‌های آن همه خواناست : بدین شرح که بر یک روی بر فراز شیر و خورشید عبارت «الجایتو سلطان محمد خلدالله ملکه» و بر دیگر روی درمیانه عبارتهای «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» و بر گرد آن نامهای دوازده‌امام نگاشته شده. در سکه‌ی پیشین هم نام پادشاه و هم عبارت «علی ولی‌الله» و هم نامهای امامان ساییده شده اینست که نمی‌دانستیم از کدام زمان و کدام پادشاه است ولی خوشبختانه پیدا شدن این دانه‌ی دومی دشوار ما را آسان ساخت و دانستیم که سکه ازآنِ سلطان‌محمد خدابنده‌ی مغول است و نقش شیر و خورشید بر سکه‌ها در زمان مغولان نیز معمول بوده ، بلکه باید گفت در زمان ایشان است که این نقش از آسیای کوچک به ایران آمده و معروف گردیده است.

---

۱ـ سات ۱۸ این پراکنش. ـ و

## پیوست ۱

**کوشاد تلگرام** : باید دانست یک دوره از زندگانی احمد کسروی به پژوهشهای تاریخی و زبانشناسی گذشته است که بیشتر آنها در مجلات عربی و روزنامه‌های تهران میان سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۱ بچاپ می‌رسید.[۱] سپس او پژوهشهای دانشی را کنار نهاده تا هنگام کشته شدنش در سال۱۳۲۴ به یک رشته کوششهای اجتماعی بسیار پرارج و بزرگی برخاست که میوه‌ی آنها گشاده شدن راه «پاکدینی» بروی ایرانیان است. اینست آن پژوهشها در برابر این کوششها کم‌ارج و با آنها ناسازگار می‌نماید.

او خود به این نکته توجه داشته است :

«بارها کسانی نامه نوشته یا بدفتر پرچم آمده می‌پرسند که چرا کتابهای «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» و «کارنامه‌ی اردشیر [بابکان]» و «دفترچه‌ی شمیران و تهران» و مانند آنها که نسخه‌هایش پایان پذیرفته دوباره بچاپ نمی‌رسانیم؟.. اینست در اینجا پاسخی بآنها می‌نویسیم :

نخست باید بگوییم ما را با این گرفتاریها که در زمینه‌ی نبرد با گمراهیها و کوشش در راه حقایق پیش آمده فرصت پرداختن بآن کتابها نیست. **آن کتابها اگرهم ارج دارد کوششهای امروزی ما ارجدارتر است**. مگر هنگامی چاپخانه فرصتی یابد و بچاپ آنها پردازد ...

از آنسو هر یکی از آن کتابها داستانی داشته و یک نتیجه‌ی ویژه‌ای را پدید آورده است. مثلاً «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» دفترچه‌ایست که باشد کسانی در آینده آن را بمن ایرادی گیرند. «شیر و خورشید» یا یک نشان دولتی چه بوده که من در پیرامون آن بجستجو پردازم و روزهای خود با آن گذرانم؟!.. مردم اگر تاریخچه‌ی آن را ندانند چه زیانی خواهد بود؟!.

این ایرادیست که می‌گیرند و خواهند گرفت. چنانکه گفتم : من ساعتهای بیکاریم را بآن پرداخته‌ام. بجای آنکه شعر گویم یا رمان نویسم یا به گفتارهای پراکنده (برای روزنامه‌ها) پردازم آن را نوشته‌ام. آنگاه همان را داستانی بوده ...». (پرچم هفتگی ، ش ۴ ، ۱۳۲۳)

---

۱ ـ شادروان یحیای ذکاء گذشته از چند کتاب ، نوشته‌های فارسی او را در این سالها ، در کتابی بنام «کاروند کسروی» گرد آورده است.

درستِ این نوشته در پیوست شماره‌ی ۵ آمده است و خوانندگان دنباله‌ی سخن را در آنجا توانند خواند. خواستمان از شرح بالا یادآوری این نکته است که با حالی که امروز ایران راست و روزهای سراسر اندوه‌آوری را می‌گذراند ، ما که از میان برداشتن گمراهیها و بدآموزیها در این توده را نخستین گام کوششهای خود برگزیده‌ایم ، پرداختن به چنین زمینه‌هایی بیکبار از این کوششها بدور می‌باشد. ولی این کار را چند انگیزه است.

نخست انگیزه‌هایی که نویسنده از آنها یاد می‌کند :

یکی از اروپاییان از وزارت خارجه پرسیده و او نیز پاسخ را از وزارت فرهنگ خواسته بود. وزارت فرهنگ بجای آنکه از راهش درآید و کسانی را به پژوهش وادارد ، نشستی از دانشمندان وزارتخانه برپا کرده از آنان پاسخ خواسته بود. اینان نیز پژوهشی نکرده پاسخی در این زمینه نوشته و فرستاده بودند : «ایرانیان باستان چون بآتش می‌پرستیده‌اند بخورشید نیز پاسداری می‌نموده‌اند و اینست آن را نشان دولتی گرفته‌اند. شیر نیز نشانه‌ی توانایی دولت است». آنچه مرا به نوشتن این دفتر واداشته دو چیز بوده : یکی پاسخ مستند و بادلیل به پرسش آن اروپایی و دیگری نشان دادن آنکه «هر چیزی را اگر از راهش جویند کمتر رخ دهد که نتیجه بدست نیاید».

کسروی این پژوهش را در زمانی به نتیجه رسانید که درسخواندگان گمان داشتند در اینگونه زمینه‌ها تنها دانشمندان شرقشناس اروپایی گره از کار توانند گشاد. او در برخی از نوشتارهایش لغزشهای فراوان شرقشناسانِ بنام اروپایی را بازنموده و بدینسان نشان داد که این خود را خوار گرفتن و اروپاییان را بیش از اندازه بزرگ پنداشتن است.[1]

از آنسو ، امروز که نشان شیر و خورشید جنبه‌ی سیاسی و دسته‌بندی بخود گرفته ، کسانی چنانکه شیوه‌شان می‌باشد کوشیده‌اند تاریخ را با دلخواسته‌های خود سازگار نمایند و اینست چنین وانموده‌اند که این نشان ریشه در ایران باستان دارد.

۱ـ در اینجا فرصت شناسانیدن آن نوشتارها نیست ، برای آگاهی یافتن از آنها کتاب کاروند کسروی خوانده شود.

آرمان یک دسته‌ی سیاسی هرچه ارجدار باشد ، حقیقت ارجدارتر از آن است. ما به این نشـان و تاریخچه‌اش ارجی بیش از آنچه کسروی نشان داده نمی‌گزاریم و خوشتر داریم دامن این تاریخچـه از سیاستبازیها پاک بماند.

در این دفتر ، در میان گفتگو از فَرق میان جستجو و پنداربافی ، کسروی بـه یـک عیـب بـزرگ ایرانیان بدینسان می‌پردازد :

«این خود بیماری برای مردم شده که همینکـه سـخنی می‌شـنوند می‌خواهنـد در پیرامـون آن پنداربافی یا بعبارت بهتر «فلسفه‌سرایی» کنند. از نادانی می‌خواهند تاریخ را نیز با اندیشه دریابند».

این موضوع چندان اهمیت دارد که باید خردمندان و نیکخواهان کشور از هر سو با آن بنبردند و با نوشته‌ها و یادآوریهای خود مردم را از این عیب بپیرایند. این ما را برآن داشت که سخنان کسـروی در آن زمینه را هم به پیوست این دفتر بیاوریم.

انگیزه‌ی دیگر ، آن واقعیت تلـخ و ایـن زیانکـاری بـزرگ اسـت کـه در ایـن کشـور و در میـان برجستگان و پیش‌افتادگانِ توده بجای آنکه از روشن شـدن یـک تـاریکی خشـنود گردنـد و چنـین پیشامد خجسته‌ای ایشان را بـه جسـتجوهای دانشـی بیشـتر وادارد ، بـا یـک رشـته بـدخواهیهایی می‌کوشند روشنیها را به تاریکی برند و از ارج پژوهشهای دیگران بکاهند. بلکه پلیدانی هستند که بـا دروغسازی و تهمت می‌کوشند بیکبار منکر پژوهشی بودن آن کوششها شوند.

رشک و بدخواهیهایی که در پیوست شماره‌ی ۶ از یک شاعر و نویسـنده‌ی سرشـناس آن زمـان دیده می‌شود منحصر به یک تنِ او نیست. امروز چنـد برابـر چنـان بـدخواهیها از دانشـگاه‌دیدگان و دارندگان مدارک بالای دانشی سر می‌زند که اگر بچشم خود نمی‌دیدیم باور نمی‌کـردیم. بایـد گفـت چنان کسانی گذشته از پستیهایی که به آن آلوده‌اند به پژوهش و دانش‌اندوزی بیمهری بلکه ناسپاسی می‌کنند. کسی اگر یک دفترچه‌ای را با پژوهش فراهم آورده باشد ، خود بهتـر از هـر کـس دیگـری می‌داند که چنان کارهایی با چه رنجهایی توأمست.

پس از چاپ دفتر تاریخچه‌ی شیر و خورشید ، کسان دیگری هم در این زمینه به سخنانی برخاسته نوشته‌هایی پرداخته‌اند ـ چنانکه خود نویسنده خواهان و امیدوار به چنان جستجوهایی بوده است. در چنین جاهایی تواند بود که بیش از یک انگاره (نظریه) بمیان آید و هر زمان با یافته شدن هر سند تازه‌ای ، یکی از آنها به استواری یا سستی گراید.

اکنون که این دفتر را برای نخستین بار با پیوستهایی نشر می‌کنیم سزا می‌دانیم که با آوردن دو نمونه از آن نوشته‌ها در این زمینه به روشنی بیشتر این جستار بکوشیم. هر یک از نویسندگان آنها برای سخن خود دلیلهایی آورده ولی نتیجه‌هایی که گرفته‌اند متضاد است.

از آن نمونه‌ها ، نخست یک سخنرانی است به این نشانی. در آنجا در گاهِ ۵۵ : ۸ سخنران از زبان کسروی یک سخن ناراستی را بازمی‌نماید. بدینسان که می‌گوید : کسروی نوشته «چون سلطان مسعود شکار شیر را دوست داشت عکس شیر را گزاشت روی پرچم» ! جای شگفت بسیار است که کسی که در زمینه‌ی تاریخچه‌ای بکار پژوهشی برمی‌خیزد یک دفتر سی صفحه‌ای را که بنیاد پژوهش در این باره بوده بدرستی نخوانده. آیا در آن دفتر هیچ یادی از سلطان مسعود رفته است؟!

شما ببینید کسی با چنان سهل‌انگاری و ناهشداری ، کتاب نیز در این زمینه نوشته و بچاپ رسانیده و نامش را «شیر و خورشید (نشان سه‌هزارساله)» گزارده.

همو و برخی دیگر به استناد مٌهری که در کناره‌ی شمال شرقی دریای سیاه یافت شده می‌پندارند نشان شیر و خورشید بسیار کهنتر از آنست که در دفتر «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» یادش رفته.

دومین نمونه نوشته‌ی آقای دکتر جلالی مقدم دارنده‌ی کانال «بینش» در تلگرام است که در این زمینه (نقش آن مُهر) شرحهایی داده‌اند. ما عمده سخنان ایشان را در زیر می‌آوریم و داوری را به عهده‌ی دانشوران این شاخه از دانش می‌گزاریم. متن اصلی اینجاست.

## نوشته‌ی دکتر جلالی مقدم

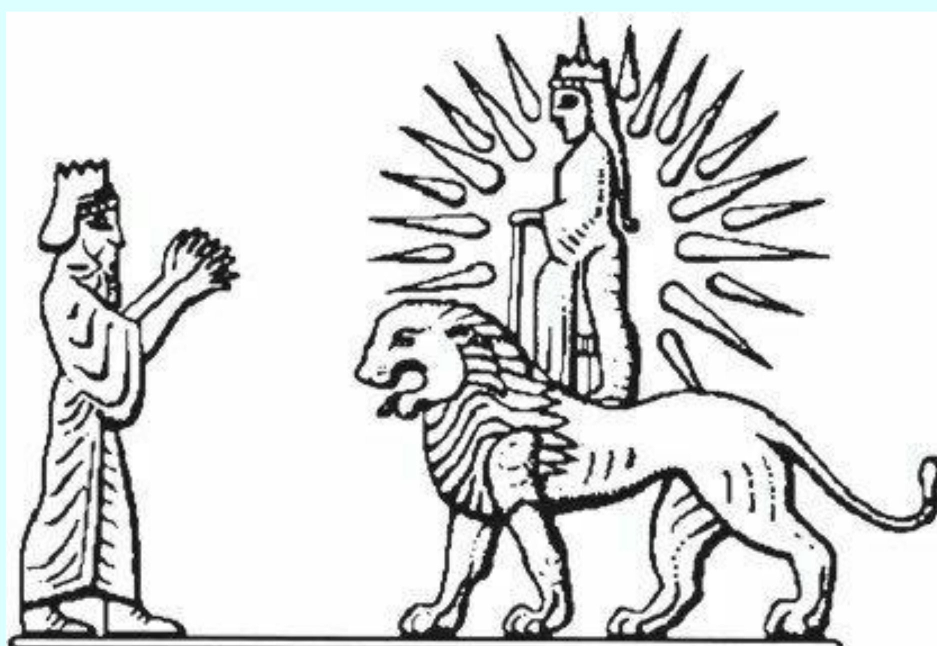
«احتمالا این تصویر مکرر به چشمتان خورده است. خارج نشینان ، و کسانی از آنان کـه ادعـای تاریخدانی دارند از این تصویر بهره می‌گیرند تا نشان دهند که نشانه‌ی شیروخورشید قدمت چند هـزار ساله دارد و نمادی سنتی و کهن است. بعضی این عکـس را پشـت سرشـان می‌گذارنـد ؛ دیـده‌ام کـه بعضی از این تاریخ ندانها از ارتباط آن با مهرپرستی در ایران (؟؟؟؟!!!!) سخن می‌گویند.

اما این تصویر واقعاً چه چیزی را نشان می‌دهد؟

نخست تصویر کامل آن را در زیر می‌آورم :



و صورت بازسازی شده‌ی آن با جزئیات آشکار در زیر می‌آید :



این نقش در منطقه‌ای در شمال شرقی دریای سیاه بدست آمده است. در سمت راست بانوئی که پرتوهای نور از او ساطع است بر روی شیری ایستاده ، و در سمت چپ مردی با لباس پارسی مشغول نیایش اوست. این مرد احتمالا شاهی در آن محل و از پارسیان ، و منصوب از جانب هخامنشیان بوده است. اما آن بانو کیست؟ و چرا روی شیر ایستاده است؟ این بانو ایشتر Ishtar است و پرتوهای او نشان می‌دهند که یک خدابانوست.

درباره‌ی ایشتر توضیحات بیشتری لازم است که عرض می‌شود.

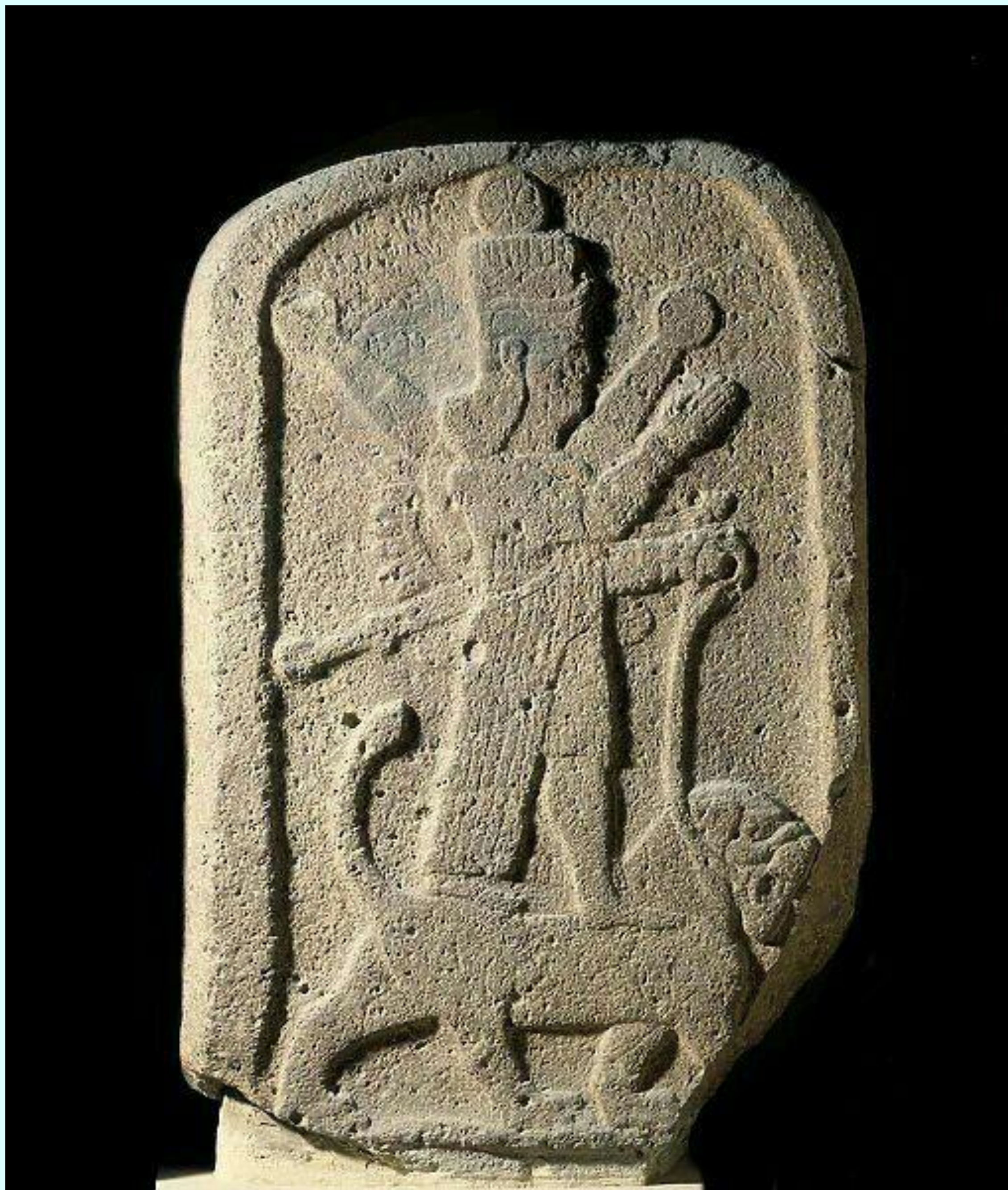
ایشتر هم خدابانوی زیبائی و لذت ، و هم خدابانوی جنگ و پیروزی و یک الهه‌ی_مادر بسیار ارجمند بود. در سراسر بین‌النهرین (عراق امروزی) سومریان ، بابلیان و آشوریان اورا می‌پرستیدند (سومریان او را اینّه Inanna می‌نامیدند) و از مهمترین خدایان ایشان بود. او تنها در بین‌النهرین پرستیده نمی‌شد. بلکه در گستره‌ی وسیعی شامل آناتولی (ترکیه‌ی امروزی) و فراتر از آن ، و حتا در عیلام خود ما نیز پرستیده می‌شد.

ولی چرا او بر روی شیر ایستاده است؟ در اکثر فرهنگهای کهن بسیاری از خدایان با یک حیوان مرتبط بودند ، یا حیوانی نظر کرده‌ی خدائی دانسته می‌شد ، یا آن حیوان مرکوب او بود. حیوان مزبور به علت ارتباطش با خدا برای مردم مقدس شمرده می‌شد. حیوانِ مخصوصِ ایشتر نیز شیر نر بود ، و در بسیاری از نقوش او با شیر مرتبط است ، یا روی او نشسته است. شیر نماد سلطنت در بابل نیز بود.

بعضی تصور کرده‌اند که شعاعهای نوری در نقش مزبور علامت خورشید است ، در حالی که چنین نیست و پرتوهای خود خدابانو است. خورشید در نقوش بین‌النهرینی بصورت دیگری نمایش داده می‌شد که در بعضی تصاویر زیر می‌بینید.



نقشی دیگر از الهه ایشتر ، کمان در دست و ایستاده بر روی شـیر ، مربـوط بـه قـرن ۱۹ تـا ۱۷ پیش از میلاد.



خدابانو ایشتر ایستاده بر روی شیرش ، مهار او را در دست دارد ، و با لباس جنگ به سوی میدان نبرد می‌تازد.

تصویر بازسازی شده‌ی آن را با تمام جزئیات در زیر می‌بینید.





**ایشتر در هیأت الهه‌ی جنگ ، با شیرش.**

بازسازی نقش کامل در زیر می‌آید.



**خورشید معمولاً به این صورت نمایش داده می‌شد.**





**بازسازی نقشی دیگر از خدابانو در هیأت جنگی و سوار بر شیرش».**

ایشان همچنین می‌افزایند :

«این که گفته می‌شود نشان شیر و خورشید نشانی باستانی است فقط یک افسانه است. در دوره‌ی ساسانی امکان نداشت که در درفش ایران تصویر شیر گذاشته شود ، زیرا در دین زردشتی شیر ، مثل سایر گربه‌سانان ، جانوری اهریمنی بود ، و شاهان ساسانی خود را مدافع شدید این دین نشان می‌دادند. از درفش در دوران اشکانی اطلاعی در دست نیست و در عصر هخامنشی هم عقاب نشانه‌ی پارسیان بود».

«آیا باز هم کسی می‌ماند که از تصویر مزبور برای اثبات دیرینگی نشان شیر و خورشید و شمشیر سوء استفاده کند؟»

## پیوست ۲

### پرسش ــ پاسخ

... «شیر و خورشید» از کجا و چه زمان در ایران آمده و برای چه خوبست و چه نشانه است؟..

(اصفهان ، ع کتابچی)

درباره‌ی شیر خورشید چون دارنده‌ی *پیمان* کتابچه‌ی جداگانه‌ای در این زمینه بنام «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» پرداخته و چاپ نموده از این جهت در اینجا درباره‌ی آن بگفتگو نمی‌پردازیم و برای آنکه پرسش شما پاک بی‌پاسخ نماند شرحی را که در آن کتابچه در زمینه‌ی پیدایش شیر و خورشید نگاشته شده در اینجا می‌آوریم :

خاندان سلجوقیان روم که در بخشی از آسیای کوچک فرمانروا بودند مشهور است. ابن‌عبری درباره‌ی غیاث‌الدین کیخسرو پسر علاءالدین کیکاوس که از پادشاهان آن خاندان و دومین کیخسرو از ایشان و در سال ۶۴۳ هجری بجای پدر خود پادشاهی یافته بود می‌نویسد که او دختر پادشاه گرجستان را بزنی گرفت.

در آن زمانها زیبایی زنان گرجستان بویژه زیبایی خانم شاهزادگان گرجی در سراسر شرق و غرب شهرت یافته و بسیاری از فرمانروایان دور و نزدیک از مسلمان و ترسا زن از آن خاندان می‌گرفتند. در این باره داستانهایی در تاریخ هست که در اینجا فرصت یاد کردن نداریم.

ابن‌عبری می‌گوید کیخسرو شیدای رخسار دلارای شاهزاده‌خانم گرجی گردیده دل و دین و تاب و توان از دست داد و بفرمان عشق می‌خواست روی درهم و دینار را با نقش آن رخسار دلارا بیاراید.

نزدیکان کیخسرو بپاس اسلام رأی بدین کار نمی‌دادند ولی چون او پافشاری داشت چنین تدبیر اندیشیدند که صورت شیری نگاشته روی همچون خورشید آن شاهزاده‌ی گرجی را همچون خورشیدی بر فراز آن بنگارند که هم دلخواه کیخسرو انجام گرفته هم مردم پی بحقیقت کار نبرده چنین پندارند که مقصود نقش صورت طالع پادشاه است.

مقصود ابن عبری نکوهش کیخسرو است که چرا بدانسان زبون عشق زنی بوده. بر ابن‌عبری باید بخشود! زیرا او از زیر چرخُشت استخوان‌سای عشق درنیامده بود و از اندیشه‌ی خام و دل بیدرد بهتر از این چه تراود؟! بلکه باید خرسند بود که او بدین نکوهش برخاسته که ما از سخنانش بدینسان سود برداشته دشوار تاریخی خود را آسان می‌سازیم. و چون او در آغاز جوانیش زمان کیخسرو را دریافته و زادگاهش نیز مَلَطیه یکی از شهرهای آسیای کوچک بوده از اینرو در تاریخ سلجوقیان روم بویژه در سرگذشت و داستان کیخسرو و جانشینانش بینا و آگاه بوده. وآنگاه آن یکی از مؤلفان دانشمند است که پیرامون گزافه نمی‌گردد و از اینجا سخن او بسی استوار و از نظر تاریخ ایران درخور ارزش بسیار است.


۱


۲

**شماره‌ی دو از سکه‌های کیخسرو است با نقش شیر و صورت شاهزاده‌ی گرجی**[۱]

۱ـ باید دانست که این شکلها اندکی بزرگتر از اندازه‌ی خود سکه‌هاست.

سکه بر استواری گفته‌ی ابن‌عبری بهترین دلیل است. زیرا کسانی که در فن سکه‌شناسی دست دارند می‌دانند که پیش از این سکه‌های کیخسرو هرگز سکه‌ای با نقش شیر و خورشید دیده نشده و این سکه‌ها نخستین سکه با نقش مزبور می‌باشد و چون از هر حیث با نوشته‌ی ابن‌عبری درست می‌آید از اینجا استواری آن نوشته هویداست.[۱]

---

۱ـ مهنامه‌ی پیمان ، سال ۲ ، ش ۴ ، س ۲۶۲. ـ و

## پیوست ۳

### تاریخچه‌ی شیر و خورشید

این دفتر که چند سال پیش چاپ شده داستان آن اینست که در پانزده یا شانزده سال پیش پرسشی در این باره از اروپا شده و از ایران جز چیزهای بیپایی پاسخ نداده بودند. یک روز در جایی گفتگو شد من گفتم : **هر کاری راه دارد. چیزهای تاریخی را باید از تاریخ جست.** در این باره از سکه‌ها نیز می‌توان آگهیهایی بدست آورد. اینکه کسانی پشت میزی نشسته از پندار خود چیزهایی می‌بافند از آن جز لغزش و گمراهی نزاید. گفتند : این در تاریخ نیست. گفتم : تاریخ را نجسته از کجا می‌گویید نیست؟. وانگاه گیرم که در تاریخ از آن یادی نشده باشد باری می‌توان چیزهایی بدست آورد. یکی می‌گفت : این از زمان هخامنشیان مانده. دیگری می‌گفت : یادگار زمان شاه‌عباس است. از اینگونه سخنها می‌گفتند.

از آن هنگام این در یاد من بود که در تاریخ آن را پیدا کنم و خرسندم که بسیار آسان پیدا نمودم و آن دفترچه را نوشتم و این را از بهر آن می‌نگارم که دانسته شود پنداربافی با جستجو تا چه اندازه جدایی دارد.

**این خود بیماری برای مردم شده که همینکه سخنی می‌شنوند می‌خواهند در پیرامون آن پنداربافی یا بعبارت بهتر «فلسفه‌سرایی» کنند.** از نادانی می‌خواهند تاریخ را نیز با اندیشه دریابند.

باری این دفترچه با آنکه جز یک آگاهی کوچکی دربر ندارد خوشایند افتاده. در چندی پیش آقای دکتر ویکتور چخارگاوا که کنون در پشتکوه سرپرست تندرستی را دارند خواستار شدند این

دفتر به یکی از زبانهای فرانسه و روسی و انگلیسی ترجمه شود که دررفتش[1] را ایشان بدهند و بچاپ رسد. در این میان دانسته شد آقای قاطان که از جوانان دانشمند ایرانست آن را بـه فرانسـه ترجمـه نموده و یک بخش را در ژورنال دوتهران بچاپ رسانیده که من در اینجا هم بر دکتر ویکتور و هم بـر آقای قاطان سپاس می‌گزارم.

دکتر ویکتور یکی هم خواستار است که تـاریخی در زمینـه‌ی «پیوسـتگیهای ایـران و گرجسـتان» پرداخته شود و این خود زمینه‌ی سودمندیست زیرا تاریخ ایـران از دیرین‌زمـان بـا گرجسـتان پیوسـتگی داشته. چیزی که هست مرا فرصت تاریخنویسی نمانـده اگـر تـاریخ مشـروطه را می‌نویسـم آن نـه از راه تاریخنگاری بلکه از راه یک رشته کوششهاییست که بامید خرسندی خدا می‌کنم. من توده‌ی گرجـی را از نخست دوست می‌داشتم و چون یک ماه و نیم در تفلیس ماندم[2] آن دوستی بیشتر گردید در جستجوهای تاریخی خود نیز گاهی یادداشتهایی در این زمینه کرده‌ام ولی آنها پراکنده است.

اینبود من نتوانستم خواهش آقای دکتر را انجام دهم لیکن خرسندم آن خواهش بیکبار بی‌انجام نماند و آقـای محمـدی کـه جـوان شایسته‌ایسـت بگـردن گرفـت در زمینـه‌ی ایـران و گرجسـتان جستجوهایی کند و کتابی بنگارد و من امیدوارم این کتاب بپایان رسیده چاپ شود.[3]

---

۱ـ دررفت = خرج ، هزینه. ـ و

۲ـ نک. بکتاب «زندگانی من» (هر سه بخش یکجا). ـ و

۳ـ مهنامه‌ی پیمان ، سال ۴ ، ش ۱ ، س ۴۳. ـ و

## پیوست ۴

### در پیرامون تاریخچه‌ی شیر و خورشید

موضوع شیر و خورشید را که معلوم نیست بدو تعیین و استقرارش از چه زمانی بوده و روی چه اصلی علامت رسمی ایران شده کراراً از دانشمندان استعلام و بالاخره بجواب مُسکِت نائل نشدم تا وقتی که شنیدم شما در این باب دفتری نگاشته‌اید. خیلی مشتاق شدم که استفاضه کرده و نگارش شما را مورد مطالعه قرار دهم ـ پس از جستجوی فراوان دفتر نامبرده را بوسیله‌ی یکی از دوستان (آقای محمدباقر نیری) بدست آورده و پس از مطالعات دقیق مجملاً این طور مستفاد می‌شد که اساس تعیین شیر و خورشید و نقش کردن آن بر مسکوکات و علامت رسمی دولت شدن آن را از طرف ایران ندانسته و معتقدید که از ارمنستان و غیره باینجا آمده است.

از آنجایی که شما شخص منصف و باوجدانی هستید در ضمن نگارشهای خود اجازه‌ی اظهار نظر نیز بخوانندگان داده و وعده می‌دهید که ایرادات احتمالی اشخاص را با دلایل رد و ایشان را ساکت و مجاب نمایید لذا برای آنکه موضوع هرچه بیشتر روشن گردد بشرح ذیل که در واقع بجای سؤالست مبادرت می‌نماید :

نگارنده چیزی که بخاطر دارم و نمی‌دانم در کدام یک از کتب تاریخ از قول کدام حکیم دیدم این است که می‌نویسد گروهی از مورخین برآنند که چون اجداد و نیاکان ما عموماً زردشتی‌مذهب و آتش‌پرست بوده و همواره اوقات در تأیید و ترویج آیین نامبرده بذل مساعی می‌نمودند و خورشید را که کره‌ی آتشین و نورانی‌ترین تمام اشیاء است بحد پرستش دوست می‌داشتند و روی این قسمت منقوش سکه‌اش کردند و برخی دیگر از دانشمندان بشرح زیرین عقیده‌مندند و این بحقیقت و واقع

نزدیکتر است که می‌گویند اولاً مسلم است که شیر و خورشید از نشانه‌های خاص ایران و انسب است و وجه تناسبش نیز این است که ایران اقلیم چهارم و مربی او شمس است ـ بدیهی است اقلیمی که در تحت تربیت شمس واقع و خورشید با شرط اعتدال در آن بتابد از حیث آب و هوا و وفور محصول و حسن نمو نبات و از جهات عدیده‌ی دیگر بمراتب بر سایر اقالیم رجحان کاملی داشته بلکه طرف نسبت نبودن او با ممالک دیگر محل تردید و جای اقامه‌ی دلیل نیست و نیز بر حسب قواعد نجومی تأثیراتی که در نتیجه‌ی سیر شمس به بروج دوازده‌گانه حادث می‌شود وقتی که بخانه‌ی اسد رسید برای کلیه‌ی امور (ازدواج ، معاملات ، افتتاح مؤسسات ، شروع ابنیه و غیره و غیره) تأثیراتش بیشتر و بعقیده‌ی منجمین و علمای هیئت از تمام اوقات سال بهتر است.

و واضح است که خورشید را که عروس عالمش نیز گویند از تمام کرات و اجرام فلکی بهتر و نورانی‌تر و مخصوصاً وقتی که بخانه‌ی شیر رسد فوق‌العاده نیک و قرین سعادت است. روی این اصل فلاسفه و حکمای باستان علامت رسمی دولت ایران را «شیر و خورشید» قرار دادند که در پرچمهای شاهی و مسکوکات رایج صورت شیر را در حالتی که خورشید را به پشت کشیده و شمشیر را که از ادوات مهمه‌ی جنگ و علامت شهامت و قهرمانی است بدست گرفته بنگارند و چشم و ابرویی که در خورشید مشاهده می‌شد چنانکه حالیه نیز منسوخ گردیده بدواً نداشت و بمرور زمان نقاشان هر عصری برای نمایش و وانمود کردن ظرافت صنایع خود چیزی بآن افزودند تا سرانجام خورشید دارای چشم و ابرو شده و فرم سکه‌ی سنوات اخیر را پیدا کرد.

نگارنده باستناد جملات چندی که در تواریخ معتبره مشاهده کردم سببی جز این دو نیافتم. بدیهی است با اطلاعات کاملی که شما از کتب مهمه‌ی تاریخ و همچنین از وقایع ایران قدیم و اخلاق و سبک نیاکان ما دارید با دلایل مشعشع و جوابهای کافی نویسنده را ساکت و قانع نموده و از پاسخ مضایقه نخواهید نمود.

سمنان ، سید محمد شجاعی

**پیمان** : این نگارش را آوردیم تا پاسخش بنگاریم. چنانکه این نوشته کسان بسیاری درباره‌ی شیر و خورشید آن گمانها را برده بودند و آن را از یادگاریهای زمان آتش‌پرستی ایرانیان می‌شماردند. یک بار نیز یکی از شرقشناسان اروپا پرسشی درباره‌ی آن کرده بود و برای پاسخ نوشتن باو کسانی گرد هم نشسته و همان پندارها را برشته کشیده و برای شرقشناس نوشته بودند. ولی ما چون آن را از راه تاریخ جستجو کردیم بیکبار نادرستی آن گمانها روشن گردید و دانسته شد شیر و خورشید نخست در آسیای کوچک بر روی سکه‌ی سلجوقیان روم بکار رفته و انگیزه‌ی آن یک داستان شگفتی بوده.[۱] سپس کم‌کم رواج یافته و در زمان مغول نیز به ایران رسیده که گاهی در سکه‌ها آن را نقش می‌کرده‌اند. سپس در روزگار صفویان رواجش بیشتر شده که گذشته از سکه‌ها بر روی درفشها نیز آن را می‌نگارده‌اند. پس از همه در شصت و هفتاد سال پیش نشان رسمی ایران گردیده و در همان هنگام است که شمشیر بدست شیر داده شده.

این خود دلیل است که **چیزهای تاریخی را باید از تاریخ جست و پیدا کرد و با اندیشه ـ یا بهتر بگویم : با گمان و پندار ـ در آن باره به نتیجه‌ای نتوان رسید. چیزهای دیگر هم چنین است و هرچه را باید از راهش جست و بدست آورد و بگمان و گزافه نگرایید.** این خود زمینه‌ی ارجداری است و خواست ما در این گفتار همان می‌باشد.

تنها آقای شجاعی و برخی دیگران نیستند. هر کسی همینکه نشان شیر و خورشید را جلو خود گزارد و چنین خواهد که از پیش خود انگیزه و چگونگی آن را بداند ناگزیر گمان کند که چون ایرانیان باستان آتش و خورشید را ارجدار شمردندی این یکی از یادگارهای آن زمان می‌باشد ، یا اگر آگاهیهایی از کتابهای ستاره‌شماری دارد و این را می‌داند که ستاره‌شماران هر برجی را خانه‌ی یکی از

۱ـ این داستان در تاریخچه آورده شده : بنوشته‌ی ابن‌عبری ، غیاث‌الدین کیخسرو زنی از گرجیان گرفت و چون او را بسیار دوست می‌داشت خواست پیکره‌ی او را بروی سکه‌ها نگارند. نزدیکان او خرسندی ندادند و چون کیخسرو پافشاری داشت چنین نهادند که رخساره‌ی آن را همچون خورشیدی بالای پیکره‌ی یک شیری نگارند که مردم پندارند رویه‌ی طالع پادشاه که برج شیر بوده خواسته شده.

ستاره‌های گردنده گرفتندی و برج اسد (شیر) خانه‌ی آفتاب بودی چنین پندارد که این نقش هم آن را نشان می‌دهد و خود چیزیست که دانشمندان پدید آورده‌اند ، یا اگر از داستان زایچـه و طـالع کـه نزد پیشینیان بوده آگاهی می‌دارد گمان کند که پادشاهی طالعش برج شیر بوده و ایـن نقـش بـرای نشان دادن آن بوده است.[1]

اینها گمانهاییست که در دل هر کسی پدید آید و درخورد ایراد نیست. آن درخورد ایراد است که چرا کسی این راه را پیش گیرد و یک چیز را از راهش دنبال نکرده دست بـدامن فلسـفه‌بافی زنـد و چنانکه گفتیم این تنها درباره‌ی شیر و خورشید نیست و درباره‌ی همه چیز است.

لغزش فلسفه نیز این بوده. **خطایی که از افلاطون و ارسطو سر زده همین بوده که درباره‌ی راز آفرینش که بایستی از راهش جویند و آنچه می‌تواننـد دریابنـد و آنچـه نمی‌تواننـد بخاموشی گرایند ، بجای اینها از پیش خود به پنداربافی پرداخته‌اند.** ما درباره‌ی فلسفه آنچه می‌بایست گفته‌ایم[2] و دیگر نمی‌خواهیم بآن درآییم ولی چون جایش آمده نخواستیم از این یـادآوری بازایستیم. این نگارش آقای شجاعی بهترین نمونه‌ی فلسفه است. باید گفت : آنچه این در سـمنان در زمینه‌ی نشان شیر و خورشید کرده افلاطون و ارسطو در آتن درباره‌ی جهان کرده بوده‌اند. کسانی که تاکنون معنی درست فلسفه را ندانسته‌اند همین نگارش آقای شجاعی را بخوانند. **زمینه‌ای را گرفتن و با پندار و گمان چیزهایی درباره‌ی آن بافتن ــ اینست معنای فلسفه.**

این گفتگو یک مثل دیگری نزد ما دارد و آن را نیز در اینجا می‌نگاریم : بیست سال پیش درباره‌ی زبان آذربایجان و اینکه چگونه ترکی در آنجا رواج یافته گفتگوهایی بود و روزنامه‌های تهران و استانبول در آن باره گفتارها می‌نوشتند. در آنجا نیز همه بگمان و پندار می‌پرداختند و کسی این نمی‌کرد کـه چگونگی آن را از تاریخ جستجو کند. یاد دارم یکی از روزنامه‌های تهران چنین می‌نوشت : «مغـولان

---

۱ـ چنانکه این گمان را شاه‌تهماسب صفوی درباره‌ی شیر و خورشید داشته است.
۲ـ نک. بکتاب «در پیرامون فلسفه». ـ و

چون به ایران آمدند با زور و فشار ترکی را در آذربایجان رواج دادند». پیداست که این را در یک تاریخی ندیده بوده و جز از روی پندار ننوشته و شما چون آن را با تاریخ بسنجید از چندین راه نادرست است. نخست اینکه چنین چیزی در هیچ تاریخی نیست و مغولان با صد خونخواری و بیدادگری که کرده‌اند از این بیدادگری بدور بوده‌اند که مردم را بسخن گفتن با فلان زبان ناچار گردانند.

دوم اینکه زبان مغولان ترکی نبوده تا با زور آن را رواج دهند. مغولان از ترکان جدا و زبانشان نیز جز از ترکی بوده و دو زبان چندان دور از هم بوده که مغولان ترکی را و ترکان مغولی را نمی‌فهمیده‌اند.

سوم آنکه هنوز در زمان مغولان در بیشتر شهرهای آذربایجان بویژه در تبریز کرسی آنجا فارسی ـ یا بهتر بگویم : آذری که زبان ویژه‌ی آذربایجان بوده ـ سخن گفته می‌شده و این پس از برافتادن مغولانست که ترکی در آن شهرها رواج گرفته و پیداست مغولان در آن کار دست نداشته‌اند.

چهارم اگر مغولان ترکی را با زور رواج داده بودندی بایستی در همه‌ی ایران و عراق این کار را کرده باشند نه تنها در آذربایجان.

ببینید : یک پندار چندین ایراد را با خود داشته است. من چون در هجده سال پیش نخستین بار به تهران آمدم و این نوشته‌ها را در روزنامه‌ها خواندم بس در شگفت شدم که در یک زمینه‌ای که می‌توان آن را از تاریخ بدست آورد و کشاکش را بپایان رسانید بخیره[ =بی‌جهت] این پنداربافیها را می‌کنند و چون سخن از آذربایجان و زبان آنجا می‌بود برآن شدم که خود جستجو در پیرامون آن نمایم. ولی چون آن زمان دسترس بکتابهایی نداشتم و سپس نیز تا چند سال همیشه در سفر می‌بودم نتوانستم کاری انجام دهم تا در سال ۱۳۰۴ که از خوزستان بازگشتم و در تهران کتاب و فرصت هر دو را می‌داشتم یک دور تاریخ را جستجوکنان خوانده و کتابهایی را که می‌بایست از دیده گذرانیدم و در نتیجه زبان باستان آذربایجان را پیدا کرده و چگونگی رواج ترکی را در آنجا بدست آوردم ـ یا بگفته‌ی دوست دانشمند ما آقای محمد احمد معمایی را باز کردم ـ و دفتر «آذری یا زبان

باستان آذربایجان» را نگاشتم و چاپ کردم که نسخه‌هایش نمانده و امیدواریم امسال بار دیگر آن را در *پیمان* بچاپ رسانیم.

اینها را می‌نگارم و از همگی یک نتیجه را خواستارم ، و آن اینکه : «**از پندار تا راستی راه بس دوریست». در هیچ زمینه‌ای هرگز نباید به پندار و گمان گرایید. «از پندار هیچ کاری برنیاید».**

پاسخ آقای شجاعی نیز از این گفته‌ها برمی‌آید. چه او دلیلی در دست نمی‌دارد و چیزی که می‌گوید نمی‌داند در کدام کتاب و از گفته‌ی چه کسی خوانده است و اگرهم نام کتاب و آن کسی را بداند باز چیزی نیست ، زیرا ما می‌دانیم که اینگونه گفته‌ها همه از روی پندار و گمان بوده و هیچ ارجی بآنها نتوان نهاد. بویژه پس از آنکه یک چیزی از راه تاریخ روشن گردیده و جایی برای هیچ سخن دیگری بازنمانده.

آنچه ما در «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» نوشته‌ایم استوارترین دلیلها را با خود دارد و همه از روی جستجوهای تاریخی است که با نقشهای سکه‌ها که در دست است راست می‌آید. پس از این دلیلها دیگر چه جای آنست که کسی باز ارجی ببافندگیهای کتابها گزارد؟!.

این بِدان می‌ماند که کسی که امروز بکتابهای ستاره‌شناسی می‌پردازد و چگونگی زمین و کروی بودن و گردیدن آن را با دلیلهای روشن می‌خواند ایستادگی کند و بگوید من در کتابها خوانده‌ام که زمین بر روی شاخ گاو نهاده است ، یا انگارهایی را که بطلیموس و دیگران درباره‌ی زمین و کره‌های دیگر داشته‌اند به رخ دانشمندان کشد ، **مگر هرچه در کتاب است درست است؟!.**

**کدام نادانیست که از کتابها پیدا نشود؟!.. یا کدام بدآموزیست که از آنها بدست نیاید؟!.. امروز یکی از بدترین گرفتاریها این کتابهاست. ایکاش اینها نبودی! از دو سه هزار سال پیش هرچه پدید آمده ــ از پنداربافیهای کهن یونان و افسانه‌های بی‌سر و پای جهودان و داستانهای بی‌ارج تازیان و گزافه‌بافیهای هندویان و بیخردیهای باطنیان و صوفیان و خراباتیان و نادانیهای زمان مغول ــ همه‌ی اینها در کتابها رویهم آمده است. می‌باید گفت : سیلهای نادانی پیاپی از**

**سر آسیا گذشته و چرک و لجن آنها در کتابها ته‌نشین گردیده.**

از گذشته می‌گذریم : **امروز کدام نارواییست که برای آن کتاب ننویسند؟!.. اگر جلوگیری نشود برای زشتترین سخنان کتاب چاپ کنند** ، با اینحال چه جای آن است که کسی بگوید : من فلان سخن را در کتاب دیده‌ام. دوباره می‌گویم : **هر چیز را باید جست و از راهش بدست آورد.**

شاید کسانی ایراد گیرند با این حال چگونه شما نگارشهای تاریخنگاران را استوار می‌دارید و بآنها ارج می‌دهید؟!.

می‌گویم : تاریخ جز از اینهاست. در تاریخ چیزهایی را می‌آورند که رخ داده و کسانی آنها را با چشم دیده‌اند. با اینهمه در تاریخ نیز ما تنها بنوشته یا گفته‌ی یک کس چندان ارج نگزاریم و آن را با چیزهای دیگری سنجیده اندازه‌ی استواریش را شناسیم.

در تاریخ نیز اگر کسی بچیزهای پنداری برخیزد هیچ ارجی نگزاریم. چنانکه داستانهای کیومرث و تهمورس و صد مانند این که در تاریخهای پیشین بوده چون سرچشمه‌ی آنها بیش از همه پندار و بافندگی بوده امروز همه را دور ریخته‌ایم.

همان دفتر «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» بهترین نمونه برای جستجوی تاریخ است. در آنجا با همه‌ی نوشته‌ی ابن‌عبری که چون نویسنده‌اش مرد بنامیست و از زمان خود می‌نگارد و ما می‌بایست آن را بپذیریم باز باین اندازه بس نکرده آن را با سکه‌ها سنجیده‌ایم و چون دیده‌ایم از هر باره راست می‌آید آن را پذیرفته‌ایم.

اینکه آقای شجاعی می‌گوید : نشان شیر و خورشید از باستان‌زمان نشان ویژه‌ی ایران بوده بهتر است یک سکه‌ای یا یک چیزی دیگری که تاریخ آن پیش از زمان غیاث‌الدین کیخسرو بوده و دارای نقش شیر و خورشید است نشان دهد تا بدانیم سخن ایشان پایه‌ای دارد. یا اگر این سخت است یک سکه یا یک چیز دیگری با نشان شیر و خورشید و با شمشیر در دست شیر که تاریخ آن پیش از صد سال باشد بما بنمایند. بیگمان نخواهند توانست.

با اینحال بسیار شگفت است که باز بر روی دانسته‌ی خود ایستادگی نماید و تنها بعنوان اینکه در کتاب خوانده‌ام از آن بازنگردد.

نکوهش نمی‌خواهم : چون پرسیده‌اند پاسخ می‌نگارم. **امروز هزاران کسان این حال را دارند که چیزهایی را که از پیش شنیده و در دلهای خود جا داده‌اند از هیچ راهی نمی‌خواهند آنها را از دل بیرون کنند و در برابر دلیل نیز ایستادگی می‌کنند.** باید از آقای شجاعی خشنود بود که ساده‌وار آنچه را در دل داشته‌اند نگاشته‌اند و پاسخ خواسته‌اند. دیگران این را نیز نمی‌کنند و همینکه یک چیزی را با آموخته‌های پیشین خود ناسازگار می‌یابند رو برمی‌گردانند و می‌رنجند و گله می‌کنند. بهمین جهت ما در اینجا بسخن دامنه داده‌ایم.

اینکه آقای شجاعی خواسته «دلایل مشعشع و جوابهای کافی» برای ایشان بنویسیم ، یادآوری می‌کنیم که همان دفتر را بار دیگر بخوانند و دلیلهایی را که آورده شده نیک بسنجند. پیداست بار نخست درست نخوانده و دلیلها را نیندیشیده‌اند و اینست پنداشته‌اند ما گفته‌ایم : شیر و خورشید از ارمنستان به ایران آمده. ما چنین سخنی در آنجا نگفته‌ایم.

این گفته از دیگرانست که خورشید ازآن ایران و شیر ازآن ارمنستان بوده و شاه‌عباس یا دیگری چون ارمنستان را گرفته خورشید را روی شیر نشانده. این یکی از چیزهاییست که درباره‌ی شیر و خورشید همیشه گفته می‌شد و ما آن را درست ندانسته و نوشته‌ایم که چنین چیزی با تاریخ هیچ سازشی ندارد.

به هر حال بودن شیر و خورشید از خود ایران یا گرفتن آن از جای دیگری همگی باید از راه تاریخ بدست آید و بدلخواه و آرزو و یا بتعصب و مانند آن ارجی نتوان گزاشت. ما هرگز نتوانیم از روی دلخواه پیشامدهای گذشته را دیگرگونه گردانیم.

کسروی[1]

---

۱ـ مهنامه‌ی پیمان ، سال ۵ ، ش ۳ ، س ۹۷. ـ و

## پیوست ۵

### در پیرامون تاریخچه‌ی شیر و خورشید

بارها کسانی نامه نوشته یا بدفتر پرچم آمده می‌پرسند که چرا کتابهای «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» و «کارنامه‌ی اردشیر [بابکان]» و «دفترچه‌ی شمیران و تهران» و مانند آنها که نسخه‌هایش پایان پذیرفته دوباره بچاپ نمی‌رسانیم؟.. اینست در اینجا پاسخی بآنها می‌نویسیم :

نخست باید بگوییم ما را با این گرفتاریها که در زمینه‌ی نبرد با گمراهیها و کوشش در راه حقایق پیش آمده فرصت پرداختن بآن کتابها نیست. **آن کتابها اگرهم ارج دارد کوششهای امروزی ما ارجدارتر است.** مگر هنگامی چاپخانه[1] فرصتی یابد و بچاپ آنها پردازد.

دوم این کتابها در آن زمانها که نوشته شده از اینرو بوده که من (دارنده‌ی پرچم) ساعتهای بیکاری خود را بیهوده نگزارده بخواندن کتابهای تاریخی یا جستجوهای زبانی می‌پرداختم. آن کتابها یک سود بزرگی برای من داشته ، و آن اینکه بکتابهای بیهوده و درسهای مغزفرسا ـ از فلسفه و منطق و ادبیات ـ یا بسرودن شعر و خواندن و نوشتن رمان و مانند اینها نپردازم. خدا را سپاس که مرا از آن لغزشگاهها که بسر راهم می‌بوده دور گردانیده.

از آنسو هر یکی از آن کتابها داستانی داشته و یک نتیجه‌ی ویژه‌ای را پدید آورده است. مثلاً «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» دفترچه‌ایست که باشد کسانی در آینده آن را بمن ایرادی گیرند. «شیر و خورشید» یا یک نشان دولتی چه بوده که من در پیرامون آن بجستجو پردازم و روزهای

---

۱ـ خواست پاپخانه‌ی پیمان است.

خود با آن گذرانم؟!.. مردم اگر تاریخچه‌ی آن را ندانند چه زیانی خواهد بود؟!.

این ایرادیست که می‌گیرند و خواهند گرفت. چنانکه گفتم : من ساعتهای بیکاریم را بآن پرداخته‌ام. بجای آنکه شعر گویم یا رمان نویسم یا به گفتارهای پراکنده (برای روزنامه‌ها) پردازم آن را نوشته‌ام. آنگاه همان را داستانی بوده.

چگونگی آنکه یکی از اروپاییان بوزارت خارجه‌ی ایران نامه نوشته پرسیده بود : «شیر و خورشید از کی نشان ایران شده و تاریخچه‌ی آن چیست؟!. خورشید در پشت شیر چه معنی می‌دارد؟!». وزارت خارجه این پرسش او را بوزارت فرهنگ فرستاده بود. در وزارت فرهنگ چند تنی از دانشمندان وزارتخانه گرد هم نشسته و پس از گفتگو و سکالش چنین پاسخی نوشته بودند : «ایرانیان باستان چون بآتش می‌پرستیده‌اند بخورشید نیز پاسداری می‌نموده‌اند و اینست آن را نشان دولتی گرفته‌اند. شیر نیز نشانه‌ی توانایی دولت است». پاسخی در این زمینه نوشته و فرستاده‌اند.

بیست سال پیش که من تازه به تهران آمده بودم چون این را شنیدم در شگفت شدم. زیرا دیدم یک پاسخ بسیار بیپایی داده‌اند. راستست تاریخچه‌ی شیر و خورشید را نمی‌دانستم. ولی این می‌دانستم که بازمانده از زمانهای باستان نیست.

آنگاه چیزی را که بایستی از کتابهای تاریخی یا از سکه‌ها بجویند و بدست آورند و از روی دلیل بنویسند و بآن پرسنده‌ی اروپایی پاسخ دهند ، گرد هم نشسته پنداربافی کرده و فرستاده‌اند.

**این یکی از بیماریهای ایرانیانست که در بیشتر چیزها پندار خود را بکار اندازند. چیزی که پرسیده شود بجای اینکه بگویند ما نمی‌دانیم ، یا آن را از راهش جستجو کنند اندکی اندیشیده از پندار خود چیزی سازند و بشما پاسخ دهند.**

مثلاً چنین انگارید که در یک جا سه چهار تن نشسته‌اند و شما از ایشان بپرسید : «آیا اسپانیا آبادتر است یا کشور فرانسه؟..» بجای اینکه بگویند ما نمی‌دانیم یا بگویند از این گفتگو ما را چه سودی هست ، هر یکی از پندار خود پاسخی خواهد گفت.

کسی اگر بیمار باشد خویشان و دوستانش که او را ببینند هر یکی از پندارهای خود نامی بـروی آن بیماری خواهد گزاشت.

**در نتیجه‌ی همین گرفتاری بدرد پنداربافیست که دانشها در این کشور رواج نمی‌یابد.** زیرا جوانان بجای آنکه دانستنیها را از راهش دنبال کنند و بدست آورند بیش از همه بچیزهایی می‌پردازند کـه زمینه‌ی پنداربافی در آن باز است. بلکه هنگامی که در دانشکده‌ی معقول و منقول درس تاریخ می‌گفتمی بارها دیده بودم فلان جوان بدرس گوش نداده است و در هنگـام آزمـایش از پنـدار خـود چیـزی پدیـد می‌آورد و می‌گوید. روزی از یکی پرسیدم : «پس از شاه‌عباس که بجای او نشست؟». گفت : «پسـرش». گفتم : تو این را از کجا می‌گویی؟!. گفت : «علی‌القاعده دیگرا!».

**سالها در این کشور شعر و ادبیات و عرفان و فلسفه رواج داشته و یکی از زیانهای آنها این بیماری پنداربافی بوده.**

یک نمونـه‌ی نیکـی از ایـن بیمـاری آن داسـتان شـیر و خورشـید و پاسـخ دانشـمندان وزارت فرهنگست. کمیسیونی برپا گردانیده‌اند که پنداری بافند. در همان هنگامها روزی یکی از سران وزارت فرهنگ آن داستان را با من گفتگو می‌کرد. گفتم : بسیار بد شده. گفت : «چطور؟..» گفتم : **همـین پندارها را خود آن اروپایی نیز توانستی بافت.** خود او چنین گمانی توانستی بُرد. اینکـه از شـما پرسیده خواسته است شما اگر چیزی از روی دلیل در آن باره می‌دانید باو آگاهی دهید. بیگمان باین پاسخ شما خواهد خندید.

گفت پس چه بایستی کرد؟. گفتم : می‌بایست از کتابهای تاریخ جسته آگاهی درسـتی بدسـت آوردید و بنویسید. گفت : در کتابها در این باره چیزی نیست. گفتم : **شما که جستجو نکرده‌اید از کجا می‌دانید نیست. خود این پندار است.** شما می‌توانستید کسی را بجستجو در کتابها وادارید یا در روزنامه‌ها آگهی پراکنده بخواهید که هر کسی که جسـتجو کـرد و چیـزی بدسـت آورد بـوزارت فرهنگ بنویسد. **اگر از اینها نیز نتیجه‌ای نبود در آنحال هم پاسخ نویسید که «نمی‌دانیم».** نه

اینکه چند تن را بنشانید که از پندار خود پاسخی گویند.

پس از این گفتگو من در تهران نمانده بسفرهایی رفتم. ولی چون داستان را در یاد می‌داشتم بهنگـام خواندن کتاب در یک جا داستان پیدایش شیر و خورشید را بدست آوردم. سپس نیز از سکه‌ها و از کتابهـا آگاهی دیگری پیدا کردم و اینها را در یکجا گرد آورده و آن تاریخچه را نوشتم و خواســتم دو چیــز بــود : یکی آنکه پاسخی بپرسش آن اروپایی داده شود. دیگری اینکه روشن گردد که هر چیزی را اگر از راهــش جویند کمتر رخ دهد که نتیجه بدست نیاید. این بوده آنچه مرا به نوشتن آن تاریخچه واداشته است.[۱]

۱ـ پرچم هفتگی ، ش ۴ ، س ۷. ـ و

# پیوست ۶

## پاسخ به یک کژدم‌سرشت[۱]

### درباره‌ی «انتقاد لفظی»

آقای مدیر در مجله‌ی گرامیتان مقاله‌ای بعنوان «انتقاد لفظی» چاپ شده که نویسنده‌ی مقاله بر برخی عبارتهای من در مقاله‌ی «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» ، که در شماره‌ی هفتم *ارمغان* چاپ یافته ، خرده گرفته است. اگرچه پوشیده داشتن نویسنده‌ی مقاله نام خود را[۲] و برخی قرائن دیگر می‌رساند که مقصود عمده‌ی نویسنده‌ی مزبور نیش زدن و آزار رساندن است و می‌خواهد از این راه از اهمیت آن تاریخچه بکاهد و با این حال بهتر آن بود که من خاموشی می‌گزیدم ولی برای اینکه خاموشی من دلیل صحت انتقاد شمرده نشود باین جواب مختصر مبادرت می‌نمایم :

بیانات آقای منتقد تا آنجا که در شماره‌ی دوم چاپ یافته یا رشته خیالات بی‌برهان است و تنها دلیلی که بر گفته‌های خود یاد می‌نماید حکم ذوق و سلیقه است ، با آنکه هر کس می‌تواند هر مطلبی را که می‌خواهد ادعا نموده و بی‌انصافانه مدعی شود که گفته‌ی او موافق ذوق و سلیقه است. مثلاً بعقیده‌ی آقای منتقد در کلمه‌ی «صفحه‌ها» چون «ح» و «ه» پی هم می‌افتد بر خلاف ذوق و سلیقه است و بهتر است که بجای آن «صفحات» بنویسم. من از آقای منتقد می‌پرسم : پیش از آنکه تازیکان به ایران بیایند و قواعد عربی که از جمله‌ی آنها جمع به «ات» است داخل زبان فارسی شود

---

۱ـ این سرسخن از ماست. ـ و

۲ـ همچنانکه شادروان کسروی گمان برده بود و سپس نیز دانسته شد نویسنده‌ی «انتقاد لفظی» ملک‌الشعراء بهار بوده و نام خود را پوشیده داشته است. ـ یحیای ذکاء

ایرانیان در نظیر این مورد چه می‌کردند؟! اگر بگویند در آن زمان «صفحه» نبود می‌گویم اگر «صفحه» نبود «دیه» بود و صدها امثال آن نیز بود ـ آیا در جمع این کلمات چه می‌کردند؟! خوب بود آقای منتقد تنها پیش قاضی نرفته و در کتاب ابن‌بلخی و دیگران می‌دید که «دیه» را به «دیهها» جمیع بسته است و هرگز خلاف ذوق هم نیست.



**محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)**

آقای منتقد می‌گوید بجای کلمه‌ی معاصر ، «همروزگار» گفتن بر خلاف ذوق است ولی همعصر گفتن عیب ندارد. اگر مقصود او این است که «روزگار» بمعنی «عصر» نیست اشتباه لغوی کرده و اگر می‌فرماید «روزگار» چون کلمه‌ی پارسی است از این جهت بر خلاف ذوق است باید گفت عیب در ذوق آقای منتقد است.

آقای منتقد زیرکی کرده معنی‌ای را که خود من برای کلمه‌ی «نگاردن» یا «نگاشتن» نوشته‌ام برداشته وسیله‌ی انتقاد بر خودم قرار داده است. من آقای منتقد را با آنکه او نام خود را پوشیده داشته است می‌شناسم و می‌دانم که سالها روزنامه‌نگار بوده ، از ایشان می‌پرسم که آیا در آنهمه

مقاله‌های خود که در مدت چندین سال روزنامه‌نگاری چاپ نموده یکجا هست که کلمه‌ی «نگاردن» را بمعنی اصلی آن که نقش کردن است بکار برده باشند؟! اگر آقای منتقد چنین نوشته‌ای از خود نشان دادند خوب ، وگرنه سخن کسی را از دهانش قاپیدن و بر خود او وسیله‌ی حمله قرار دادن کمال بی‌انصافی است.

آقای منتقد در چند جا نسبت خلاف نزاکت (!) بمن داده ، این هم نظیر فرمایشهای دیگرشان است که بهیچ گونه دلیل مقرون نیست و مقصود نیش زدن و آزار است! آیا گفتن اینکه تاریخچه‌ی شیر و خورشید را کسی تاکنون ندانسته و ننوشته است بر خلاف نزاکت است! اگر این سخن مطابق واقع نیست خوب است آقای منتقد کسی را نشان دهد که تاکنون یک سطر درباره‌ی تاریخچه‌ی شیر و خورشید بدانسان که من کشف کرده و نوشته‌ام نوشته است! یا اگر سخن من راست و درست است برای چه باید گفت بر خلاف نزاکت است؟!

خلاصه آنکه بیانات آقای منتقد بخطابه و هجو شاعرانه بیشتر شباهت دارد تا به یک رشته انتقادات علمی یا ادبی و از اینجاست که من صرفه‌ی خود نمی‌بینم که در قبال یکایک ایرادهای ایشان جواب بنگارم و این مختصر را برای آن نوشتم که خاموشی مایه‌ی اشتباه دیگران نباشد.[۱]

## جواب انتقاد لفظی

آقای مدیر مقاله‌هایی که بقلم من بعنوان «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» در مجله‌ی گرامی *ارمغان* چاپ یافت اگر شماره‌ی دوم مجله‌ی *آرمان* را خوانده باشید مقاله‌ای در آنجا زیر عنوان «انتقاد لفظی» راجع بآن مقاله‌ها نگارش یافته است.

نویسنده‌ی مقاله نام خود را پوشیده داشته و بقول آقای مدیر *آرمان* یکی از فضلاست. و چون در مباحثه و مناظره شناختن متناظرین در احساسات خوانندگان و شنوندگان و در قضاوتی که خواهند

---

۱ـ آرمان ، شماره‌ی ۳ ، بهمن ۱۳۰۹. ـ و

کرد دخالت دارد بسیار ممنون بودم اگر آقای منتقد نام خود را آشکار می‌ساخت ، و شاید در آن صورت من از زحمت دفاع بی‌نیاز می‌شدم ولی چه باید کرد که او بخاطر همین پیش‌بینی نام خود را پنهان داشته و مرا هم روا نیست که پرده از روی نام او بردارم فقط در مقدمه‌ی دفاع شمه‌ای از مزایای علمی او را برای خوانندگان نشانه‌ی شناسایی قرار می‌دهم :

آقای فاضل منتقد آن کسی است که داستان خرابی «پمپئی» ، شهر معروف ایتالیا را از آتشفشان ، از زبانها شنیده و پنداشته بود که پمپئی نام کوهی است که آن آتشفشانی را کرده و بهمین مضمون شعر ساخته و منتشر کرد.

در روزنامه‌ی خود[1] مقاله‌ای درباره‌ی «سوسیالیست و سوسیالیزم» نوشت و در همه جا آن را بجای این و این را بجای آن بکار برده و مثلاً نظایر این عبارت را نوشته بود : «سوسیالیست یکی از مهمترین مسلکهاست و سوسیالیزم‌ها در همه جا قوت و نفوذ دارند». او چون یکی روزنامه‌های آن وقت مقاله‌ای زیر عنوان «بیسوادی» نوشته و بر این غلط شگفت ایراد گرفت ، گناه را بگردن مطبعه‌ی بیچاره انداخت. کسی است که فرق میانه‌ی دو مصدر «گرویدن» و «گرائیدن» نگزارده و بر یکی از مؤلفان خرده گرفت که چرا او نوشته : «بسوی او گرائیدند» و بایستی بنویسد : «گرویدند»!.

کسی است که اخیراً بمناسبت چند شب رفتن بمجلس درس هرتسفلد آلمانی داعیه‌ی «پهلوی»دانی هم پیدا کرده ولی من دلیلهای کتبی از او دارم که متأسفانه الفبای پهلوی را هم درست بلد نیست ، بدین تفصیل که چندی پیش یک جلد کتاب پهلوی از من بعاریت گرفت و پس از استرداد کناره‌های کتاب را پر از حواشی دیدم که با خط خود نوشته و برخی جمله‌های آسان را معنی نموده و در هر سطر اشتباهاتی مرتکب شده که هر کس دو هفته مشغول یاد گرفتن پهلوی شده باشد از آن غلطها مصون است. مثلاً : کلمه‌ی «شلم» را که کلمه‌ای است آرامی و با «سلام» عربی از یک ماده و به یک معنی است و در پهلوی بجای «درود» فارسی بکار می‌رود و بسیار معروف است که هر نوآموزی

---

۱ـ منظور روزنامه‌ی *نوبهار* ، چاپ مشهد است که در آنجا بهار در چندین مورد این اشتباه را کرده است. ـ یحیای ذکاء

آن را می‌شناسد «شرم» خوانده و در هر کجا که باین کلمه برخورده در حاشیه کلمه‌ی «شرم» نوشته است ، بی‌آنکه ملاحظه‌ی مناسبت را بنماید و نیز در آخر رساله نوشته «فرجامیت پـه دروت» او در زیرش نوشته «فرجامید به شرم»(!). نیز کلمه‌ی «برات» را ، که بمعنی برادر و بسیار معروف است ، برات بمعنی سند و حواله خوانده و چون جمله درست نشده در حاشیه نوشته که بجای این کلمه ظاهراً «بخت» درست می‌باشد. نیز کلمه‌ی «اهراو» را که بمعنی پاک و پرهیزکار است و در پهلوی بسیار بکار می‌رود ، او «آرایش»! خوانده و این جمله را که می‌نویسد «فرزند اهراو ویه است» او غلط پنداشته با تصرفی از پیش خود اینطور ترجمه نموده : «فرزند و آرایش خوب است».

همچنین کلمه‌ی «سری» را که آرامی و در پهلوی بجای کلمه‌ی «بد» نوشته می‌شود و بسیار شایع است او از کلمه‌ی «سر» تازی گرفته و «بلندتر» و «برتر» معنی کرده و نوشته که «سری» بمعنی «برتر» در ادبیات قدیم معروف بوده است در صورتی که چنین نیست و از اینگونه اشتباهات در حاشیه‌ی آن کتاب بخط آقای فاضل بسیار است و معلوم نیست برای چه در فنی که تازه بیاد گرفتن آن پرداخته زحمت اینهمه تحقیقات علمی را بر خود آسان ساخته؟! گذشته از آنکه کتاب در پیش او امانت بوده و طریق استفاده از یک کتاب امانتی چنین نیست!

آری آقای فاضل معاصر بر «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» من انتقاد نوشته ، انتقادی پر از نیش و اگرچه من جواب مختصری نوشته و برای چاپ در مجله‌ی *آرمان* فرستادم ولی چون اصل تاریخچه در مجله‌ی *ارمغان* چاپ یافته و حقش این است که جواب انتقادات نیز در این مجله داده شود این است که بدین شرح پرداخته‌ام ، و چون انتقادات آقای فاضل مفصل و دراز است کـه جـواب یکایـک آنهـا مجال وسیعتری لازم دارد وآنگاه باعث تضییع اوراق مجله است این است که تنها جواب دو سه فقره از آن انتقادات را نوشته حکمیت را بآقای مدیر دانشمند *ارمغان* وامی‌گزارم و البته ماهیت دیگر انتقادات هم از این جوابها مفهوم خواهد شد.

فقره‌ی دوم از انتقادات آقای فاضل این است که در کلمه‌ی «صفحه‌ها» که من در عبارات خود بکار

برده‌ام چون حاء و هاء دو حرف قریب‌المخرجند این کلمه خالی از فصاحت می‌باشد و می‌گوید از اینجاست که فضلای ایرانی (!) بجای این کلمه همیشه «صفحات» نوشته‌اند. من از آقای فاضل می‌پرسم که پیش از درآمدن تازیان به ایران که جمع با «ات» در زبان فارسی معمول نبود ایرانیان در جمع کلمه‌ی «دیه» و امثال آن چه می‌کردند که دو «هاء» یکجا جمع نشده و کلمه از فصاحت درنرود؟ خوب بود آقای فاضل بعضی از کتابهای قدیم را خوانده و می‌دید که ابن‌بلخی و دیگران همیشه کلمه‌ی «دیه» را با «ها» جمع بسته و «دیهها» نوشته‌اند و دو هاء پهلوی هم افتاده و خلاف فصاحت هم نشده است!

فقره‌ی سوم انتقادات فاضل محترم باین خلاصه است که «نگاشتن» بمعنی نقش کردن است و برای چه من و دیگران بمعنی نوشتن بکار می‌بریم. من در همان مقاله صریح نوشته‌ام که نگاشتن در اصل بمعنی نقش کردن است و گویا فاضل منتقد از آن نوشته باین معنی پی برده و از سخن خودم ایراد بر نوشته‌هایم درست کرده است. ولی باید این نکته را هم بداند که «نگاشتن» اگرچه در اصل بمعنی «نقش کردن» بوده ولی بمعنی نوشتن هم بسیار بکار رفته و حقیقت ثانوی شده است زیرا نوشتن هم نوعی از نقش کردن است. در فرهنگها نیز این معنی را با معنی نقش کردن باهم برای کلمه‌ی نگاشتن قید نموده‌اند.

در این قسمت از عبارات آقای فاضل برخی جمله‌هاست که راستی من از مقصود ایشان سر درنمی‌آورم ، مثلاً می‌نویسند : «این لغت در این اواخر مانند لغات بسیاری که معنی اصلی را در طی تحولات زمان و مکان از دست داده معنی تازه می‌گیرند از معنی اصلی منحرف شده است و روزنامه‌نگاران (!) آن را بمعنی نویسندگی آورده و «جریده‌نگار» ، «نگارنده» و غیره از آن برخاسته است. ولی چون روزنامه خود یا چیز مصنوع و ساخته شده است می‌توان فقط در همان مورد لفظ نگارنده را بمورد شمرد.» چنانکه گفتم من معنی این عبارات را نمی‌فهمم گویا مقصود آقای فاضل این باشد که روزنامه‌نگار یعنی «روزنامه‌ساز» نه روزنامه‌نویس ، و الا معنی دیگری از عبارات ایشان فهمیده نمی‌شود!

در فقره‌ی هفتم ایراد می‌گیرد که چرا من گفته‌ام تاریخچه‌ی شیر و خورشید را تاکنون کسی نمی‌دانست ، می‌گوید البته کسانی که کتاب ابن‌العبری را خوانده‌اند تاریخچه‌ی مزبور را دانسته‌اند!. در این ایراد آقای فاضل درست ثابت نموده که مقصود او جز نیش زدن نمی‌باشد وگرنه این موضوع چه ربطی بانتقادات لفظی دارد؟! وآنگاه درباره‌ی تاریخچه‌ی شیر و خورشید این سابقه در کار است که از مدتها پیش وزارت معارف در صدد جستجوی این تاریخچه بوده و از کسانی که با آن وزارتخانه ارتباط دارند می‌خواسته است که چنین تاریخچه‌ای را بنویسند ولی چون کسی آگاهی از روی مدارک تاریخی نداشته است این تاریخچه نوشته نشده با اینحال آیا یک دنیا غرابت ندارد که آقای فاضل انکار محسوسات نموده مدعی می‌شود که تاریخچه‌ی شیر و خورشید را کسان بسیار می‌دانستند؟! گذشته از آن مگر من همه‌ی تاریخچه را از کتاب ابن‌عبری برداشته‌ام که هر کسی آن را خوانده از مطالب من با خبر بوده باشد؟ مطالبی که من در آن تاریخچه نوشته‌ام نتیجه‌ی زحمت هشت سال تتبع و جستجو است که از جمله یک پاره‌ای مطلب را از کتاب ابن‌عبری بدست آورده‌ام.

علاوه از همه‌ی اینها مگر هرچه در یک کتابی است باید همه بدانند؟! این کشفها و تحقیقهای تاریخی که می‌شود منابع عمده‌ی آنها کتابهاست. با اینهمه برای چیست که تا کسی کشف و تحقیق مطلبی نکرده و ننوشته آن مطلب مجهول می‌ماند. من از نوشته‌های خودم مثل نمی‌زنم که دوباره مورد معارضه می‌شود. از آقای فاضل منتقد می‌پرسم آن تحقیقات دانشمندانه که آقای تقی‌زاده در مجله‌ی *کاوه* درباره‌ی فردوسی و شهنامه منتشر نمودند ، که حاوی یک رشته مطالب مهمه‌ی مجهوله بود ، آیا نه اینکه همه‌ی آن مطالب و تحقیقات را آقای تقیزاده از روی کتابهای پارسی و عربی که در دسترس همه است تدوین نموده بودند. آیا می‌توان گفت که چون منابع کلیه‌ی آن مطالب کتابها بوده پیش از تحقیقات آقای تقیزاده بر دیگران هم معلوم بوده است؟ آیا باینهمه تحقیقات لغوی و تاریخی که بعضی نویسندگان دانشمند تهران از قبیل فاضل مدقق آقای دکتر شفق و دوست محقق ما آقای اقبال آشتیانی و دیگران نموده در ضمن تألیفات جداگانه یا بصورت مقالات منتشر می‌سازند نه اینکه

مطالب همه‌ی آنها را از کتابها برمی‌دارند؟! آیا می‌توان مدعی شد که همه‌ی آن مطالب پیش از نوشتن ایشان بر دیگران هم معلوم بوده است؟! آیا تحقیقات دانشمندانه‌ای که دوست ما آقای یاسمی درباره‌ی ابن‌یمین نمود و تألیفش در مجامع علمی اروپا نیز مورد توجه شد نه اینکه اغلب مطالب آن را از شعرهای خود شاعر برداشته بود؟! آیا می‌توان گفت که آن مطالب پیش از کتاب ایشان هم معلوم بود؟! اگر کار از این قرار است که هرچه در کتاب است همه بدانند دیگر چه جای اینهمه زحمتهاست که مؤلفان و محققان در ایران و اروپا درباره‌ی تاریخ ایران عهده‌دار می‌شوند؟! و شاید بهمین سبب است که فاضل منتقد پیرامون تألیف و تحقیق تاکنون نگشته‌اند.

من در اینجا سخن خود را خاتمه می‌دهم و از بسیاری از مطالب صرف‌نظر می‌کنم و چون دیگر ایرادهای آقای فاضل هم از این قبیل است حکمیت را بآقای مدیر *ارمغان* و دیگر دانشمندان واگزار می‌کنم.[۱]

### پرسش از نویسنده‌ی «انتقاد لفظی»

آقای مدیر ، در شماره‌ی سوم مجله‌ی گرامیتان باقی انتقادات لفظی را چاپ ، و در خاتمه‌ی آن مرقوم فرموده‌اید که چون انتقادات مزبور دارای نکات ادبی و انتقادی سودمند و صحیحی بود نظر باهمیت آن انتشار یافت. من از آن مدیر محترم می‌پرسم انتقاد ادبی سودمند را برای چه منتقد بامضای مستعار می‌نویسد؟!. افسوس که نه مرا آن مجال ، و نه مجله‌ی کوچک *آرمان* را آن گنجایش ، و نه مطالب آقای منتقد را آن ارزش هست که بشود جلو قلم را رها کرده یکایک انتقادات را جواب نوشت! وگرنه آقای مدیر محترم *آرمان* خوب می‌دید که بیشتر سخنهای آقای منتقد خیالات بیپا و بیجاست و اگر گاهی ببرخی نکته‌های سودمند برخورده می‌شود مطالبی است که او از این کتاب و از آن مقاله برداشته و بر خلاف شرط امانت نامهای صاحبان مطالب را از میان برده است.

برای اینکه مطلب محقق شود من از آقای منتقد گمنام خواستارم که بمطالب ذیل جواب نگارد :

---

۱ـ ارمغان ، اسفند ۱۳۰۹. ـ و

۱ـ مسئله‌ی سکه‌ی طلای کریسوس و نقش شیر و گوزن سکه‌ی مزبور را که در فقره‌ی ۱۶ انتقادات می‌نویسد تصریح نماید که آیا سکه‌ی مزبور را خودش در تصرف دارد یا مطلب را از زبان که یا از کدام کتاب نقل می‌نماید؟

۲ـ مسئله‌ی نقش شیر و گوزن را در ستونهای پله‌ی عمارت شوش از کجا نقل می‌کند؟ آیا خود او آن ستونها را دیده یا مطالب را از کتابی برداشته؟ همچنین شیران ایستاده‌ی عمارت شوش را خود او در موزه‌ی لوور تماشا نموده یا مطلب را از کجا نقل می‌نماید؟

۳ـ موضوع طخارهای شرقی را که می‌گوید : «مردمی فارسی‌زبان و در قرون اولیه‌ی اسلامی با ختائیان درآمیخته رفته‌رفته استقلال و تمدن خود را به ترکان داده بودند» مفصلاً بیان فرماید با تصریح باینکه مطلب از تحقیق خود اوست یا از کس دیگری نقل می‌نماید و مأخذ را نشان بدهد!

۴ـ تفاوتی را که میان تندیس و پیکر قائل شده دلیل مطلب را ذکر نماید!

۵ـ مسئله‌ی تهران و طاء مؤلف را که در فقره‌ی ۲۷ شرح داده تصریح نماید که آیا خود او پی به نکته‌ی مزبور برده یا مطلب را از دیگری برداشته؟

۶ـ موضوع تبدیل کاف به تاء را تصریح نماید که خودش پیدا کرده یا مطلب را از کجا برداشته و آگاهی خود را در این باب تفصیلاً بنویسد!

اگر آقای منتقد جواب این سؤالها را داد پرده از روی کار برداشته خواهد شد ...[۱]

**نامه درباره‌ی نویسنده‌ی «انتقادات لفظی»**

آقای مدیر ، در شماره‌ی ۶ ـ ۷ مجله‌ی گرامیتان مکتوب مفصل آقای بهار را خواندم ، خوشبختانه «گمنام» خود را معرفی کرد! اگر آقای بهار از اول تصریح به نام خود می‌کرد کار بمناظره نکشیده من بشناسایی‌ای که جامعه از من و مشارالیه دارد اکتفا می‌نمودم. چه بایستی کرد که ایشان نام خود را پنهان

۱ـ مجله‌ی آرمان ، شماره‌ی ۴ و ۵ ، اسفند ۱۳۰۹. ـ و

داشته و از آنسوی این حقیقت بر من مسلم بود که در یک مناظره معروفیت شخص متناظرین و سوابق علمی هر یکی در احساسات خوانندگان و شنوندگان دخالت کامل دارد و از این جهت ناچار بودم که شمه‌ای از سوابق علمی و ادبی متناظر محترم خود را مذکور سازم ، ولی اکنون دیگر مناظره خاتمه یافت و بر فرض که آقای بهار تجدید مطلع نمایند بار دیگر از من جوابی نخواهند شنید.

لیکن همین مکتوب اخیر آقای بهار مشتمل به یک رشته مطالبی است که بر فرض صحت مایه‌ی عذر ایشان نخواهد بود و اگر من بجواب آنها پردازم یا رشته مسائلی بیرون خواهد افتاد که همگی بر خلاف مقصود و منظور آقای بهار نتیجه خواهد داد. مایه‌ی حیرت است که چرا شخصی مثل آقای بهار مبادرت بکاری نمایند که برای رفع خجلت آن محتاج یک رشته مطالب کذب شوند.

مثلاً آقای بهار مدعی است که نسخه‌ی اصل کتاب التنبیه را سید احمد نخعی بایشان داده بود. من از حکایت سید احمد مزبور صرف‌نظر می‌نمایم ولی از آقای بهار می‌پرسم که با اینحال برای چه نسخه‌ی مرا بعاریت گرفته و پنج سال ضبط کرده بود؟! بعلاوه چنانکه در مقاله‌ی سابق نوشته‌ام در موقعی که مشارالیه از روی نسخه‌ی من یادداشت برمی‌داشت دوست دانشمند ما آقای رحیم‌زاده‌ی صفوی و خود آقای دکتر پرتو ، مدیر گرامی *ارمغان* ، و چند نفر دیگر حضور داشتند و هنوز قضیه را خوب بخاطر دارند. اگر سایر قضایا کهنه شده و از یاد رفته این قضیه هنوز از یادها نرفته است.

یا حکایت شرح حال حمزه‌ی اصفهانی را به چه نحو تأویل نمایم که علناً می‌بینم آن شرح حال را جمله بجمله از مقدمه‌ی سنی ملوک‌الارض که چاپخانه‌ی *کاویانی* آن را ترتیب داده ، برداشته و در ضمن مقاله‌ی خود نقل نموده‌اند بی‌آنکه هرگز نامی از کتاب مزبور ببرند ، بلکه کوشیده‌اند که خلاف این حقیقت را در اذهان خوانندگان جای دهند ، نهایت آنکه کلمه‌ی «میتفوخ» کار را خراب کرده که هر باسوادی محض دیدن این کلمه می‌فهمد که آقای نویسنده آن مطلب را از یک منبع عربی برداشته است!

آیا با همه‌ی این تفاصیل ما حق نداریم که قضیه‌ی بهار شیروانی و دیگر امثال آن را که همشهریان خود آقای بهار نقل می‌کنند صدق و حقیقت پنداریم.

از همه‌ی اینها گذشته اگر آقای بهار بیغرضانه بر نگارشهای من انتقاد می‌کرد چه لازم بود که نقاب «گمنامی» بروی کشد؟!

جای تأسف نیست که شخصی مثل ایشان ، که می‌توانند بکارهای سودمندی بپردازند ، مرا بجهت اینکه رابطه‌ی دوستی خودم را با ایشان مقطوع داشته‌ام مستوجب آزار دانسته و بعادات قدیمه‌ی خود بدستاویز انتقاد لفظی یک رشته مطالب بیپا و پرنیشی را درباره‌ام منتشر ساخته و چون پاداش کلوخ خود را از من سنگ دریابند و ناگزیر شوند که از زیر پرده‌ی گمنامی بیرون آیند در این وقت هم عبرت از گذشته نگرفته مطالبی را برشته‌ی نگارش بکشند که دروغهای صریح است و بر فرض صحت باعث عذر ایشان نخواهد بود؟!

اگر آقای بهار از اینکه من دوستی با مشارالیه را صلاح خود ندانستم سخت رنجیده‌اند آن گله‌ها و بدگوییها که همه جا کرده و می‌کنند برای کیفر کافی است و دیگر نبایستی عالم مطبوعات و نویسندگی را آلوده با اغراض شخصی بنماید. **من نهایت اشتیاق را دارم که اگر گاهی مقاله‌ای می‌نویسم یا رساله‌ای چاپ می‌کنم دانشمندان بانتقاد آن برخیزند.** چنانکه تاکنون هر کتاب یا رساله‌ای چاپ کرده‌ام پیش از هر کاری چند نسخه‌ی آن را بمجامع علمی اروپا و آمریکا که در اغلب آنها عضویت دارم فرستاده‌ام که دانشمندان ایرانشناس عقیده‌ی خود را درباره‌ی آن بنگارند. خودم نیز در نوبت خود از انتقاد کتابها و نوشته‌های مؤلفان دانشمند اروپا و ایران بازنایستاده‌ام.

پس من حق گله از این ندارم که کسی بانتقاد نگارشهای من برخاسته بلکه گله‌ی من از این است که آقای منتقد غرضی جز آزار و نیش نداشت بدلیل پنهان کردن نام خود و بدلیل آنکه در سراسر نوشته‌هایش یک مطلب درست نبود ، مگر برخی مطالب که از دیگران برداشته و بی‌آنکه مراعات تناسب بنماید در طی گفته‌های خود درآورده بود!

باری هرچه بود گذشته و اکنون که آقای منتقد تصریح به نام خود فرموده من دیگر چیزی در این باره نخواهم نوشت و بر فرض که ایشان تجدید مطلع نمایند از من جوابی نخواهند شنید.[1]

---

۱ـ مجله‌ی آرمان ، شماره‌ی ۸ و ۹ ، تیر و مرداد و شهریور ۱۳۱۰. ـ و